

سوسیالیسم

بهمین ماه ۱۳۶۸

ارگان هسته/اقلیت

سال سوم شماره ۱۶

زمینه ، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

طوفان فرا رسیده است. دوره ای از تحولات و دگرگونی در مقیاس جهانی آغاز شده است. زمین لرزه سیاسی در اروپای شرقی و نیز شوروی، در ۱۹۸۹، آغاز این دوره است و نه سرانجام آن. انفجار مقدماتی در اروپای شرقی طلیعه مروجی از انفجارات و تحولات در "خانه مشترک اروپائی" است، مروجی از انفجارات اجتماعی-سیاسی در اروپای "متحد" فردا. "خانه مشترک اروپائی" به کانون تضادها و تحولات با اهمیتی بقیاس جهانی مبدل می شود.

دوره ای که در حال شدن است، آغازگاه چهارمین دوره تاریخی در دو قرن گذشته است که هر یک برای مدت زمانی نسبتاً طولانی تحولات بصلی را تحت تاثیر قرار داده، بر مبارزات طبقاتی - در سطح جهانی - اثرات عمیقی باقی گذاشته و برای یکدوره کامل سیمای جغرافیایی صفحه ۴

دولت‌ستیزی و فاشیون گسار

صفحه ۴۶

بینش خرده بورژوازی در برخورد با جنبش کارگری

صفحه ۲۴

پیامدهای سفر چائوشسکو به تهران

بذنبال سفر نیکلای چائوشسکو به تهران، فضای اختلافات درونی رژیم، بار دیگر گشوده شد و امکان تهاجم تبلیغاتی و اعمال فشار از جانب طیف گسترده "تندروان" جناحین اصلی حاکمیت فراهم آمد. چائوشسکو روز دوشنبه ۲۷ آذر ماه وارد تهران شد، روز چهارشنبه آخر وقت از ایران رفت و روز جمعه اول دی ماه سقوط کرد. وی طی این مدت با رفته‌جانی ملاقات و گفتگو داشت و ضمناً قراردادهایی با رژیم منعقد نمود.

سفر فوق نه تنها از جنبه دیپلماسی "معمول" قطب ائتلاف میانه و مصالح یک حکومت بورژوازی بلکه از نظر سیاست خارجی مبتنی بر اهداف پان اسلامیتی صفحه ۲

<< بولشویسم گرایش به راست در فاعل با مبلهیم >>

موقعیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

در جامعه شوروی، در قطب مقابل بوروکراتها و تکنوکراتها که اساساً اداره تولید و سیاست را بر عهده دارند، اکثریت جمعیت، تولید کنندگان جامعه، کارگران شهری و روستائی و نیز دهقانان کلخوزی - که بمعنای دقیق کلمه دهقان محسوب نمی شوند - قرار دارند. در پروسه تکوین و تکامل گروه بندی های اجتماعی در جامعه شوروی و پایه پای تکوین گروههای ی های صاحب اقتدار و امتیاز - تکنوکراتها و بوروکراتها - به بورژوازی، به معنای اخص کلمه، این توده کثیر از اهالی جامعه نیز در روند دگرپسی به طبقات و گروههای اجتماعی متناظر با سرمایه داری قرار گرفته و با تحقق برنامه پرسترویکا اکثریت آنان بصورت کارگران مزدور سرمایه داری و اقلیتی در جایگاه دهقانان خرده بورژوا ظاهر خواهند شد.

در این بخش تاکید را بر وضعیت و آینده کارگران بمطابق استخوانبندی توده شوروی قرار مبلهیم صفحه ۱۲

در این شماره:

اطلاعیه های کمیته مرکزی

کمیاسیت

پیشنهاد سازمان روز همایه سبازگان

بازدهین سانگور و پیام بومین ماه

از زمین نامه ها

کار ، مسکن ، آزادی ، جمهوری شورایی

پیامدهای سفر

چائوشسکو به تهران

می توانست مورد حمله جناح های مختلف قرار گیرد . در اختیار داشتن پست وزارت امور خارجه توسط نماینده سر شناس و کهنه کار جناح بازار (یعنی ولایتی) و نیز کوشش های قطب اختلاف میانه در جهت انطباق سیاست خارجی جمهوری اسلامی با موازین یک رژیم معمول پرزروانی ، انگیزه های مخالفین درونی رژیم را برای سازماندهی یک اعتراض گسترده تقویت می کرد . به همان اندازه که دولت کنونی در راستای ملزومات یک جامعه سرمایه داری از اهداف اعلام شده پان اسلامیتی اش دوری می گزیند ، این اهداف بیشتر ملجاء و مامن " تندروان " دو جناح اصلی می گردد . وقوع حرکات توده ای در آستانه سقوط چائوشسکو ، تحولات اخیر در آذربایجان شوروی و بالاخره حوادث کشمیر از جمله فاکت هائی هستند که در خدمت تقویت گرایشات پان اسلامیتی درون رژیم قرار می گیرد و اثرات شکست ناشی از جنگ ایران و عراق را تخفیف می دهد .

در این میان ، در اوائل سال میلادی جاری ، روزنامه انگلیسی زبان "دیلی نیوز" چاپ ترکیه نوشت که نیکلای چائوشسکو برای میانجیگری بین تهران و تل آویو در رابطه با معامله مخفی ایران و اسرائیل در زمینه فروش نفت ایران در قبال دریافت لوازم پزشکی نظامی از اسرائیل ، به تهران سفر کرده بود .

اگر چه انتقاد چنین قراردادهائی در جمهوری اسلامی امری نو ظهور نیست اما در مواقع خاص (همانند افشاگری در جریان سفر ملک فارلین) می تواند بعنوان امری برای تهاجم تبلیغاتی بر علیه رقیبان مورد بهره برداری قرار گیرد . بدین ترتیب نواحی مخالفت و انتقاد از وزارت امور خارجه فزونی گرفت بطوری که بسیاری از نطق های قبیل از دستور نمایندگان لرجماع به این امر اختصاص یافت و سران جمهوری اسلامی مجبور شدند به اعلام موضع بپردازند . خلفائی که یکبار در جریان سفر چائوشسکو هشدار داده بود ، در جلسه ۴ دی ماه مجلس گفت : " چرا

ملت رومانی باید یک تصاب ، یک آدمکش و یک جنایتکار و یک مملکت بر باد ده را قبول بکنند . سفر چائوشسکو به ایران به هیچ وجه من الوجوه شایسته نبود ؛ اما جای تأسف است که وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران آنطور که باید و شاید از کارآیی برخوردار نیست . مقامات اطلاعاتی ما حتی سفیر ما در رومانی ، آقای محمد گوهری به یکی از نمایندگان محترم شب چهارشنبه که می خواست برود گفته است که حرف هائی را که آقای خلخالئی زد ، درست نبوده و در رومانی اصلاً خبری نیست .

همچنین در همان روز نماینده مشهد ، قربانعلی صالح آبادی طی سخنانی گفت : " نکته دیگر در تأیید فرمایش های آقای خلخالئی است . ما بکرات شاهد این بوده ایم که وزارت خارجه تحلیل درستی از قضایایی که در منطقه و در نقاط مختلف جهان می کلرد ، ندارد و در نتیجه متأسفانه باعث می شود که رئیس جمهوری محبوب ما در جریان موضوع ناخوسته ای قرار بگیرد ، آقای چائوشسکو بیاید اینجا و بعد از برگشت سقوط کند و ما در مقابل مردم رومانی خجل باشیم ."

علیرغم ملاقات رفسنجانی با چائوشسکو ، نوک نیز حمله متوجه وزارت خارجه و از آن طریق متوجه جناح بازار شد امری که به خودی خود کابینه ائتلافی رفسنجانی را نیز به زیر ضرب میکشید دامنه مشاجرات اما بسرعت از محدوده قبلی یعنی از سفر چائوشسکو فراتر رفت و زخم های کهنه بار دیگر گشوده گردید . روزنامه رسالت بعنوان یک طرف ماجرا به نمایندگی از جناح بازار وارد مسئله شد و بحث هائی در تقبیح تضعیف

نظام و دفاع از رهبری عنوان کرد . در این میان ۱۳۶ تن از نمایندگان مجلس اسلامی با ارسال نامه ای به سید احمد خمینی عنوان کردند که روزنامه رسالت در تاریخ ۶۸/۹/۴ سخنان خمینی را تحریف نموده و عبارت " محجر گرائی و مقلس فائی " را از صحبت های خمینی حذف کرده است . همچنین نامه ای اعتراضی ۱۱۰ نفر از نمایندگان مجلس درباره ملاقات یزدی ، رئیس قوه قضائیه با همسر راجر کوپر تاجر انگلیسی که به اتهام جاسوسی در زندان جمهوری اسلامی بسر میبرد ، انتشار یافت .

این تحریکات ، اگر چه به ظاهر نشاندهنده موج

جدیدی از تهاجم تبلیغاتی " تندروهای " جناح دولت بود ، اما در واقع مضمون دفاعی حرکت اینان را در واکنش به حذف نسبی شان از مواضع کلیدی دستگاه دولتی نمایان می ساخت . بروهه که تهاجم بر علیه دولت موسوی بمنزله " دولت شعار " و حذف هواداران آن توسط مدافعان دولت کار " رفسنجانی کماکان ادامه دارد . بدالله اسلامی نماینده بافت در جلسه دی ماه مجلس در مقام انتقاد از عملکرد وزارت امور خارجه به ناچار به دفاع از دولت سابق پرداخت و گفت : " این روز ها عده ای که انشاء الله ازدلسرزان انقلاب و نظام باشند از تریبون های آزاد تحت عنوان دفاع از دولت جناب آقای هاشمی رفسنجانی عملکرد نظام در ده سال گذشته دولت جناب آقای میرحسین موسوی را که لقب خدمتگزار از امام محرومین دریافت کرده اند ، زیر سؤال می برند ، که این نوع دفاع از دولت بدترین نوع ممکن است ، سؤال این است : آیا دولتی که در مقابل باج خواهی بیگانگان سر تسلیم فرود نیاورد و در مقابل محاصره اقتصادی مقاومت کرد و ... ؛ دولت کار بود یا دولت شعار؟ وی در رابطه با سیاست خارجی رژیم گفت : " تقاضای من اینست که به عملکرد و برنامه های دست اندر کاران سیاست خارجی جمهوری اسلامی فارغ از چار چوب های فکری و جهت گیری های سیاسی موجود در کشور نگریسته شود و مصلحت نظام مقلس جمهوری اسلامی لحاظ شود و لاغیر . ضعف های موجود در سیاست خارجی در شان این نظام الهی نیست ."

بعد از مرگ خمینی ، این نخستین بار بود که اختلافات درونی رژیم با این ابعاد انعکاس بیرونی می یافت و داعیه یک دست شدن رژیم را بیرنگ می کرد . این تعارضات بیانگر آن است که علیرغم تقسیم قدرت توسط قطب ائتلاف میانه و تضعیف " تندروان " جناح دولت ، این طیف گسترده هنوز امکان مانور دارد و می تواند در مسیر اجرای سیاست های قطب ائتلاف میانه اختلافاتی ایجاد نماید . اما بعفت یکدست نبودن آن و نیز فقدان تشکیلات سیاسی خاص خود به راحتی میتواند از سوی قطب غالب به عقب رانده شود لذا هر بار از دایره عملکردش به نسبت قبلی

پیامدهای سفر

چانوشسکو به تهران

کاسته میگردد. نحوه برخورد سران حاکمیت در مقابل زیر ضرب رفتن وزارت خارجه و نیز واکنش بعدی "تندروها" چنین روندی را بخوبی نشان می دهد.

خانم ای در مقام ولی فقیه در سخنان ششم دی ماه خود گفت: "بنده به تبعیت از امام بزرگوارمان به شدت با تضعیف دستگاهانی نظیر وزارت امور خارجه که کارهای حساسی را بر دوش دارند مخالفم. در دورانی که در صحنه دیپلماسی با همه سیاست های استکباری و متجاوز رویو هستیم اجازه نخواهیم داد که مسئولان سیاست خارجی مورد تهاجم قرار بگیرند. ما در صحنه سیاست خارجی در حال مبارزه هستیم و سربازان خط مقدم را نباید مورد تهاجم قرار دهیم."

لازم به یادآوری است که یکی از این سربازان خط مقدم "یعنی جمشید گهری، سفیر ایران در رومانی" از کار بر کنار گردید و این اقدامی کوچک در جهت حفظ مرفعیت وزیر امور خارجه بود. بعد از تأیید وزارت امور خارجه توسط "رهبر" در همان روز رفسنجانی در جلسه هیئت دولت ضمن تعریف و تمجید از اقدام "موقع" خانم ای به مخالفین هشدار داد: "متأسفانه بخاطر نکاتی که در این دو سه روز دیده شد بعضی ها قدری قلب ایشان را مکدر کردند که ما از این جهت متأسفم و مایل نیستیم کسانی که نظر رهبری را می دانند حرکتی خلاف نظر ایشان انجام دهند." وی افزود: "ما امینواریم که سلامت پدران ای که امروز (۶ دی ماه) شنیده شد برای اولین بار و آخرین بار باشد و بعد از این افراد مواظب باشند و در محدوده نظرات رهبری حرکت کنند و وحدت و یکپارچگی جامعه و انقلاب و نیروهای انقلابی را با مطلبی که به خیر و صلاح ملکت نیست، مخلوش نسازند."

موضع گیری یکپارچه و تهدیدهای سران قطب انقلاب میانه کافی بود تا منتقدان وزارت امور خارجه را بر سر جای خود بنشانند و تردید را در صفوف آنان دامن زند بطوری که سوال مجلس از

وزیر امور خارجه نیز خود زیر سوال رفت و بعد از بلامانح خواندن سوال از وزیر امور خارجه توسط خامنه ای جواز آن صادر شد. بهر حال تعداد سوال کنندگان از وزیر خارجه در جلسه

روز ۴ شنبه ۱۳ دی ماه مجلس به ۸۴ تن تقلیل یافت. نکته قابل توجه در سخنان ولایتی در مقام پاسخ به دو سوال مطروحه، توضیحات او در رابطه با قراردادهای متعقد بین جمهوری اسلامی و رومانی بود. او گفت: "ما با رومانی قرار داد داشتیم بر سر انقلام حیاتی برای دفاع از کشور که بسیار اهمیت داشت و دارد و بخشی از این قرار داد انجام شده بود و بخشی از آن انجام نشده بود اگر سفر را به تعویق می انداختیم و از آمدن او جلوگیری میکردیم این احتمال را می دادیم که ابتکار انجام نشود و یک ضرر اساسی به مصالح جمهوری اسلامی در رابطه با مسائل دفاعی اش بخورد."

این توضیحات ولایتی گویای آنست که جمهوری اسلامی درصدد برده تا قبل از بهم خوردن لوزاخ سیاسی در رومانی از نقش میانجیگرانه چانوشسکو برای تأمین مایحتاج نظامی خود بهره جویی کند و مسئله عدم اطلاع از احتمال سرنگونی وی آنقدرها مطرح نبوده است. بهر حال با دخالت سران قطب انقلاب میانه، تمارضات بر علیه وزارت خارجه فرو کش کرد بطور خلاصه از مجموعه این کشاکش ها میتوان نتیجه گیری کرد که ج.ا. اگر چه هنوز بر دایره تضادهای درونی خودفائق نیامده است اما قدرت گیری بولک انقلاب میانه این امکان را برای وی افزایش داده است تا تضادهای فرعی را در راستای تحکیم موفقیت خود مهار کند. با اینهمه وجود این تضادها بخودی خود باعث عدم پیشرفت سریع سیاست های متخذه از سوی قطب انقلاب میانه است.

با کمکهای

مالی خود

ما را یاری کنید

زمینه، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

ادامه از صفحه ۸

شود. اما این توده عظیم که به حرکت درآمده و خواست های اقتصادی را با خواست های سیاسی شان (فعلاً در زمینه نفی) بهم پیوند زده است، فردا در مقابل انتظارات لگد مال شده اش از جنبش کنونی چه خواهد کرد؟ این توده عظیم که در حین همین جنبش نفی گریزانه سازمان می یابد و آگاه تر می شود و با همقطاران خود در آنسوی دیوار برلین که فروپاشیده است جوش می خورد و قدرتی عظیم می شود اجباراً جنبش اش از نفی شرایط موجود امروز به نفی شرایط موجود فردا از تقاضا می یابد. یعنی وجه الهاتی پیدا خواهد کرد.

تمامی این تغییر و تحولات صف بندیهای سیاسی را نیز تحت تاثیر قرار داده و اجزای سیاسی در اروپا دچار تحول خواهند شد، برپزه احزاب کارگری کمونیستی نوین تحت شرایط جدید و با توجه به تجارب دوره اخیر شکل خواهند گرفت. از هم اکنون احزاب رسمی کمونیستی جوامع اروپای شرقی در حال تجزیه به گرایشات مختلف اند. نگرش انتقادی کمونیستها نسبت به آنچه که در اروپای شرقی جریان داشته است، به شکل گیری گرایشات جدید کمونیستی در کل اروپا منجر خواهد شد. این روند هم اکنون آغاز شده است.

خلاصه اینکه سرمایه اروپایی بیغایه بخشی از سرمایه جهانی در روند تمرکزش با تضادهای درونی مواجه خواهد شد که هنگامه بروز بحرانهای نیز، طبقه کارگری در مقابلش ایستاده است که به لحاظ سابقه مبارزاتی، جنبش بالقول اش، سازمانیابی و آگاهی به مطالباتش در پیشاپیش طبقه کارگر جهانی قرار دارد. دوره جدید آغاز شده است. اروپا مرکز این دوره جدید است.

زمینه، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

یاسی جهان را تغییر داده است. انقلابات ۱۸ اروپا از این خصیصه برخوردار بود. پس ن، پندنال جنگ اول جهانی، انقلاب اکتبر ۱۹، ودر پی آمدن انقلاب در آلمان و ارستان، الراتی عمیق بر مبارزه طبقاتی در ج جهان باقی گذارد وعصرجدیدی آغاز شد که چنان ادامه دارد. پس ازجنگ جهانی دوم نیز فاصله سالهای ۴۹ - ۱۹۴۵، تحولات ترده در سطح جهان - وینابه اهمیت اش اساساً قلاب چین و تحولات درکشورهای اروپای قی - سیمای سیاسی جهان را نسبت به دوره بطور کامل دگرگون نمود. اگر از استنفانات در هر دوره تاریخی قابل مشاهده است اما ملت غای آن دوره نمی باشدصرف نظر شود. برای ت ۴۰ سال ازآغاز این دوره، هر انقلاب، تحول لژگونی در مقیاس جهانی در چهارچوب عمومی ادلات سیاسی حاکم براین دوره انجام گرفته ت. هرانقلاب ویا کودتا، ناآنجاکه به توازن وها درسطح بین المللی مربوط است، متاثر از میصه هاویولوک بیندلهای سیاسی این دوره بوده ت.

زمینه های مادی خصلت بندی و بلوک بندی دوره، اما، دیری است که خشکیده است لفه های موقعیت جدیدی در حال تکوین وشدن ت. چرا که تمامی آن مشخصه های تاریخی پس جنگ دوم جهانی ازجمله توافقات کنفرانس نا، تداوم قدرتقد جنبش های رهائی بخش ضد نسماری (مبارزه علیه سلطه استعماری رپالیسم)، مشخصات و رسالت شکل گیری کی تحت عنوان اردوگاه سوسیالیسم ونیز تمیت تداومی سرمایه برهوه در آغازگاه این ه. برده است تماماً تغییر یافته است.

قدرت بلوک شوروی، در این دوره، اساساً دو پایه فرض شده بود: یکی وجود جنبش ن رهائی بخش (عمدتاً ضد استعماری) واز طریق محدود شدن دامنه عمل کرد سرمایه برپالیستی (یعنی محدود شدن بازار سرمایه انی) ودگرپی پیش بینی و مفروض دانستن

رشدی مداوم ویا ترضی بالاتر از کشورهای سرمایه داری برای کشورهای وابسته به این بلوک. از ماحصل این دو مؤلفه پیشی گرفتن سوسیالیسم از سرمایه داری مستفاد می شد. تمامی ذخائر قدرت این دو پایه فرض شده، برای پیشی گرفتن سوسیالیسم از سرمایه داری، شلیک شده است و پویائی مفروض این بلوک خاتمه یافته و به انجمادکشیده شده است(تاکید بر این نکته ضروری است که طرح پیشی گرفتن سوسیالیسم از سرمایه داری بشیوه فوق یعنی بر مبنای دو پایه ای که اساساً از آن " راه رشد غیر سرمایه داری" از یکسو واز سوی دیگر " رقابت اقتصادی" و "همزیستی مسالمت آمیز" استخراج می شود، مبنای تائید مفروضات ونظریه فوق نبوده، بلکه تنها در جهت نشان داد ن زمینه های مادی بلوک بندی هاو سیاستهای ناشی از آن طی این دوره است.) جنبش های رهائی بخش ضد استعماری (که تحت عنوان جنبش های ضد امپریالیستی طبقه بندی شده بود) بلحاظ تاریخی رسالت اش بسر آمد. چرا که شکل حرکت سرمایه انحصاری دیگر اساساً متکی بر مستعمرات نبود. در هرکجا که حاملین سرمایه " آهنگه نگر" مسلط بودند، خود به امحاء سلطه استعماری مشغول شدند ودر هر کجا که ایستادگی شد جنبش ها پا گرفت. اما عمده این جنبش ها نه بر علیه سرمایه وامپریالیسم که علیه سلطه استعماری و جنبش هائی ملی گرایانه بودند که تحت لافافه های مختلف جریان داشت. این جنبش هاودولت های منتج از آن، بر عکس آنچه که فرض شده بود، در وجه غالب نه تنها دامنه عملکرد سرمایه امپریالیستی را در سطح جهانی محدود نکرد بلکه طی مدت زمانی نه چندین طولانی در ادغام ارگانیک با سرمایه جهانی قرار گرفته وآنرا تقریباً نمود. " راه رشدغیر سرمایه داری" در این نوع جوامع تازه استقلال یافته ویا "انقلاب" کرده تنها در جهت انباشت اولیه سرمایه در این جوامع عملکرد داشت وپس از طی یک پروسه از انباشت در تقابل با مفروضات و اهداف واضعین تز " راه رشد

" قرار گرفت. با اقام نسبی این فرایند امپریالیسم نه تنها بلحاظ وسعت بازار جهانی محدود تر نشد بلکه با ادغام ارگانیک عمده این جوامع در سرمایه جهانی با بازاری عمیق تر نیز روبرو شد. بدین ترتیب یک پایه از قدرت بلوک شوروی در رقابت وتقابل با اردوگاه امپریالیسم در عمل کارائی اش را از کف داد و بھارت دیگر این پایه اساساً در مواجهه و رقابت با سرمایه جهانی نمی توانست به آن نحوی که فرض شده بود کارآمد باشد.

عنصر تعیین کننده وپایه اساسی در آرایش سیاسی جهان ویولوک بند های دوره مورد بحث را، اما، باید در پایه دیگر فرض شده، در توانائی مقابله و رقابت بلوک شوروی با اردوگاه امپریالیسم وپیشی گرفتن اولی از دومی جستجو کرد. یعنی در پتانسیل " سوسیالیسم" نه فقط در مقابله و رقابت با اردوی سرمایه جهانی بلکه همچنین در پشت سر گذاشتن سرمایه داری. بر این اساس، در حقیقت تحولات طوفانی اخیر در اروپای شرقی و شوروی را بطور بلاواسطه می توان با عدم کارائی این پایه مفروض وشکست اهداف مبتنی بر آن مرتبط کرد. در حالیکه تقریباً در نیمه دوم این دوره سرمایه با بهره برداری از انقلاب علمی وفنی و رشد عمقی (افزایش فوق العاده بهره وری) قدرتمندتر شد. در حالیکه ذخائر جنبش های رهائی بخش (ضد استعماری) تماماً شلیک شده وعمده این جنبش هاخود به تمیت از سرمایه کشیده شدند، امکان پیشی گرفتن سوسیالیسم واقعا موجود " از کمپ سرمایه داری یک سراب از کار در آمد (خروشچف بخاطر این تز که شوروی طرف ۲۰ سال ایالات متحده رپشت سر می گذارد مورد انتقاد واقع شد). مساله اساسی تراعدم تحقق پیشی گرفتن سوسیالیسم از سرمایه داری نبود. بلکه این برده که نارسائی ها و اختلالات در اقتصاد این جوامع به حدی گسترده تر وعمیق گشته بود که کار اردوگاه " سوسیالیسم واقعا موجود" را به بحران ورکود کشانید. مجموعه این عوامل اولاً دامنه حیات اقتصادی - سیاسی کشورهای اروپای شرقی را بشیوه سابق غیر ممکن ساخت و ثانیاً آرایش سیاسی جهان ویولوک بندیهی که از ۱۹۴۹ شکل مشخصی بخود گرفته بود زمینه های مادی اش را از کف داد و آرایش سیاسی جدیدی در

دستور کار تاریخ قرار گرفت.

۲ این ترم مارکسیستی که وقتی مناسبات تولیدی و اجتماعی در یک جامعه نقش ترمز کننده بر سر راه رشد نیروهای مولده (و تولید کنندگان بطور کلی و طبقه کارگر بطور خاص عنصر پر اهمیت و کلیدی نیروهای مولده اند) را ایفا می کنند ، آن جامعه وارد دوره ای انقلابی میشود و تا رفع این مانع جامعه با تحولات و انقلابات مواجه خواهد بود . توسط تاریخ بکرات ایات شده است . موقعیت اروپای شرقی نیز چنین است . مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم بر جوامع اروپای شرقی بر سر راه رشد نیروهای مولده نقشی ترمز کننده یافته است . علت الملل تمامی تحولات را باید از این زاویه مورد بررسی قرار داد . طرح مسائل همچون تحریکات امپریالیستی ، مقایسه سطح زندگی کشورهای اروپای غربی با اروپای شرقی و حتی تاثیرات پرسترویکا و غیره و غیره بمقایسه عوامل اصلی تحولات آغاز شده در اروپای شرقی بر علت الملل این تحولات سایه می افکند . بی شک تحریکات و تبلیغات امپریالیستی آنها بر مبنای سرمایه قدرتمند شده در ترغیب و تقویت روند تحولات بسری " بولک غرب " و بهره گیری از مبارزات " غربی " مژگون است . مقایسه سطح زندگی جوامع اروپای شرقی با غربی در نگرش به نحوه زندگی و درخواستهای مصرفی ، در ترغیب فرارهای جمعی بسری غرب (که با انگیزه کسب حقوق دمکراتیک فردی نیز آغشته است) و ... و فشارهای ناشی از این مسائل در روند تحولات اخیر مزلزله بوده است . اما نه تحریکات " غرب " و نه مقایسه سطح زندگی بدون وجود زمینه های مادی در خود این جوامع نمی توانست تاثیر این چنین گسترده بر جای بگذارد . اگر این جوامع با بحران ، رکود ، بوروکراسیم و خفقان مواجه نبودند تحریکات امپریالیستی از طرف خود توده ها دفع و مقایسه سطح زندگی آنها تنها به عاملی تبدیل می شد برای تلاش آگاهانه و داوطلبانه جهت فائق آمدن بر نارسائی ها و کاستی ها . عامل پرسترویکا نیز بمقایسه خط مشی شوروی در تبال تحولات ، هر چند در مقایسه با تحریکات امپریالیستی عاملی درونی محسوب میشود ، اما حاصل همین کننده در تحولات اخیر

نمی تواند بحساب آید . واقعیت آن است قبل از اینکه جامعه شوروی آماده پذیرش پرسترویکا گردد اکثر کشورهای اروپای شرقی همچون مجارستان ، لهستان ، چکسلواکی و ... پذیرای این تحولات بودند . مجارستان ۱۹۵۶ ، چکسلواکی ۱۹۶۸ ، لهستان دهه ۷۰ و ۸۰ و غیره و غیره . اساسا پرسترویکا خود زائیده شرایطی تقریباً مشابه اروپای شرقی در جامعه شوروی است و نه علت تحولات . پرسترویکا پاسخی بورژوازی به شرایط عینی موجود است و نه خود شرایط عینی که بهر حال تحولاتی را الزامی ساخته بود . با این وجود بدون چراغ سبز پرسترویکا دامنه تحولات اخیر ، گستردگی و سرعت آن نمیتوانست بهمین سان باشد .

واقعیت این است که در جوامع اروپای شرقی هیچگاه سوسیالیسم استقرار نیافت که اکنون از انحطاط ، شکست و پهن بست سوسیالیسم بتوان سخن گفت . اروپای شرقی " ساختمان سوسیالیسم " را زمانی و از جایی آغاز نمود که الگوی مرجع - الگوی ساختمان سوسیالیسم در شوروی که از آن کپی برداری می شد و یا کپی برداری از آن تمحیل می شد - خود از هدف منحرف شده بود و دوران احیای سرمایه داری (یعنی دوران فروپاشی ساختار گذاری) آغاز شده بود .

شرایط عینی و ذهنی جوامع اروپای شرقی بگونه ای است که تحولاتی را اجتناب ناپذیر ساخته بود ، اگر که پرسترویکا هم حضور نداشت ، سرکوب تحولات بشیوه سابق مثلاً ۱۹۵۶ و یا ۱۹۶۸ عملاً امکان پذیر نبود . روند تراکم عملکردهای روزیونیستی ، توسعه و تحکیم بیش از پیش عناصر سرمایه داری ، اداره سیاست و اقتصاد توسط گروهی محدود از مدیران ، نارضایتی شدید توده ها منجمله طبقه کارگر از وضعیت اقتصادی و سیاسی و ... و فشار سرمایه جهانی تماماً در زمانی که این جوامع با

رکودی مزمن دست بگریزانند ادامه روند گذشته را نامیسر می کرد . با پرسترویکا با بدون آن تحول ضرورت یافته بود . در عین حال همانگونه که گفته شد از آنجا که پرسترویکا خود تحت شرایط تقریباً مشابهی تدوین شده بود وهم بدلیل نقش غالب شوروی بر دولت ها و احزاب حاکم کشورهای اروپای شرقی ، چراغ سبز پرسترویکا بر سرعت این تحولات افزود ، تمامی کشورهای اروپای شرقی را که از یک درجه رشد و نیز بحران بر خورد لرزیده وارد مدار تحولات ساخت و یک همسانی نسبی در جهت گیری تحولات را ترغیب نمود . با این وجود ، با احتساب تمام عوامل مؤثر از جمله تحریکات امپریالیستی و فشار پرسترویکا علت الملل تحولات اخیر عبارتست از نقش ترمز کننده مناسبات تولیدی و اجتماعی .

اکنون امپریالیستها و کارگزاران سرمایه ، از بیرون و درون ، بن بست و شکست مناسبات موجود در اروپای شرقی را بن بست سوسیالیسم و شکست تاریخی سوسیالیسم معرفی می کنند . بر مبنای این تبلیغات ، که بر پایه برخی زمینه های مادی موجود انجام می شود ، سوسیالیسم مترادف میشود با دولت هائی بوروکراتیک ، مومینائی شده و ضد آزادی ، مترادف میشود با جامعه ای بسته با یک فضای سیاسی راکد و خفقانی و مترادف می شود با اقتصادی غیر کار آمد ، با درجه نازل بهره وری کار ، با کمبود شدید کالاها مصرفی ، اقتصاد با برنامه مترادف می شود با اقتصادی منجمد که فاقد پتانسیل تحول پذیری و پاسخگویی به نیاز های جامعه است . و نتیجه آنکه ، پس ، اگر سوسیالیسم این است ، راه خروج از بن بست موجود هیچ نیست مگر احیاء کامل بازار تولید کالائی ، لغو " مالکیت اجتماعی " و استقرار دولتی از نوع دولتهای بورژوا - پارلماناریستی . این است آن راستائی اصلی که اکنون در جوامع اروپای شرقی طی میشود . و برآستی اگر سوسیالیسم مترادف با مفاهیم و مفولافی است که فوقاً شمرده شد ، راهی جز راه سرمایه دای در پیش نیست و آنگاه سوسیالیسم به مناسباتی میانند که آزادی و رشد نیروهای مولده را به زنجیر میکشد و بقول آن اقتصاد دان لهستانی متعلق به " جنبش همبستگی " سوسیالیسم مرحله ای انتقالی میشود

زمینه، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

از سرمایه داری به سرمایه داری .

چرماناسبات تولیدی و اجتماعی سوسیالیستی که بنا به تاریخچه مرحله ای عالی تر از سرمایه داری است نقش ترمز کننده بر سر راه رشد نیروهای مولده بازی میکند ؟ پاسخ علمی به این سؤال غیر ممکن است . چرا که اصل سؤال غیر علمی و مبتنی بر مفروضاتی غیر صحیح است . واقعیت این است که در جوامع اروپای شرقی هیچ گاه سوسیالیسم " استقراری " نیافت که اکنون از انحطاط ، شکست و یا بن بست سوسیالیسم بتوان سخن گفت . اروپای شرقی " ساختمان سوسیالیسم " را زمانی و از جایی آغاز نمود که الگوی مرجع - الگوی ساختمان سوسیالیسم در شوروی که از آن کپی برداری میشد و با کپی برداری از آن تمحیل می شد - خود از هدف منحرف شده بود و دوران احیاء سرمایه داری (یعنی دوران فروپاشی ساختار گذاری) آغاز شده بود . از اینرو عجیب نیست که آن دستاوردهای انقلاب اکثراً و حکومت پرولتری با تمام انحرافات و ضعف هایش در جوامع اروپای شرقی کم رنگ تر و بیژان زیادی غایب باشد و در عوض عملکرد مکانیزمهای سرمایه داری و شیوه های بوروکراتیک اداره جامعه با تمامی تبعات آن گسترده تر و قوی تر .

بازبینی گذرانی از دو مؤلفه اصلی در ساختمان سوسیالیسم در جوامع اروپای شرقی مشخص می کند که چرا مناسبات تولیدی و اجتماعی نقش ترمز کننده یافته است . دیکتاتوری پرولتاریا (دولت پرولتری ، دولت از نوع شورشی با هر شکلی با این مضمون) در امتزاج با برنامه ریزی سوسیالیستی دو مؤلفه در هم تنیده در بنای سوسیالیسم است . آنها جوامع اروپای شرقی با حضور عملکرد این دو مؤلفه روبرو بوده اند؟ اگر در جامعه شوروی ، پس از انقلاب اکثراً ، طبقه کارگر قدرت سیاسی را بنست گرفت ، حکومت شورشی را (با تمام ضعف هایش) پایه ریزی کرد و پس از مدتی بر اساس مشخصه های شرایط یعنی (داخلی و خارجی) ،

اشتباهات تاریخی پرولتاریا ، انحرافات رو به تزايد در حزب کمونیست و کلاً در بستر مبارزه طبقاتی ، حکومت بوروکراتیکه شد ، از توده ها جدا گردید و گروهی از بوروکراتها و تکنوکراتها اداره سیاست و اقتصاد را قبضه نمودند : در جوامع اروپای شرقی الگوی بوروکراتیک منحرف شده از اصول شورشی " دولت پرولتری " آغاز حرکت بود . اگر در شوروی سالها طول کشید تا به مدیون پشیمانی گروهی متمایز و ممتاز از توده ها نبض امر را خود رسماً در اختیار بگیرند ، در اروپای شرقی ، در وجه غالب ، بنای کار بر این اساس آغاز شد . نتیجه آنکه در عرصه سیاسی گروهی صاحب امتیاز یا یکارگیری اهرمهای دستگاه دولت و حزب و با برخورداری از حمایت شوروی یک قدرت سیاسی بوروکراتیک ، جدا از توده ها و سلب کننده آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی را بنا نهادند . پس از ترمیم خرابیهای ناشی از جنگ و یک توسعه اقتصادی اولیه این دستگاه قدرت سیاسی و شیوه اداره امر جامعه منطبق با آن ، عملکردی ایستا یافت و حتی آن میزان از پویایی اولیه دولت (بر اساس شرایط مبارزه ضد فاشیستی ، شرایط اقتصادی پس از جنگ و وجود امکانات بالفعل توسعه اقتصادی) به رکود گردید . بدین ترتیب ، ساخت و یافت دولت که به ملت سلطه انحصاری دولت بر عمده ترین ابزار تولید نقش با اهمیتی فوق العاده در حرکت این جوامع در راستا ، به سنی در مقابل توسعه اقتصادی و تحول پهنری اجتماعی تبدیل شد .

در رابطه با مؤلفه دوم ، یعنی شکل گیری اقتصاد با برنامه ، نیز تمامی خصوصیات غیر سوسیالیستی مؤلفه اول قابل مشاهده است . جایگزینی اقتصاد با برنامه پشیمانی یک نظام اقتصادی خود پر با مکانیزم تصحیح درونی مبتنی بر مالکیت اجتماعی و برآورد حداکثر نیازهای اجتماعی بجای اقتصاد بازار (عملکرد عریضه و تقاضا مبتنی بر مالکیت خصوصی و قانون ارزش) یکی از مؤلفه های اصلی ساختمان

سوسیالیسم است . در جوامع اروپای شرقی هر چند عناصری از امر برنامه ریزی عملکرد داشته است ، اما در وجه غالب ، آنچه که جریان داشت نه اقتصاد با برنامه بلکه هدایت بوروکراتیک اقتصاد توسط گروه معدودی از مدیران صاحب امتیاز بوده است . اساساً بدون وجود دیکتاتوری پرولتاریا و لذا ارگانهای مادی آن - شوراهای ... - ساختمان اقتصاد با برنامه مفهوم علمی آن یعنی مفهوم سوسیالیستی غیر ممکن است . هدایت بوروکراتیک اقتصاد نمی تواند جایگزین اقتصاد با برنامه شود و لذا نمی تواند نتایج طولانی مدت منتفع از اقتصاد با برنامه را به دست دهد . هدایت بوروکراتیک اقتصاد اگر که حتی در مراحل از بازسازی یک جامعه و با سطح مفروضی از توسعه اقتصادی ، عملکردی به مفهوم رشد اقتصادی داشته باشد ، اما این شیوه اداره اقتصاد اولاً به اقتصاد با برنامه و سوسیالیسم متحول نمی شود و ثانیاً پس از طی دوره ای از بازسازی و با رشد اقتصادی عملکردی را کند و منجمد می یابد .

با تحولاتی که پس از جنگ جهانی دوم صورت گرفت ساختار اقتصادی جوامع اروپای شرقی دستخوش تغییری شد . با اعلام گذار به سوسیالیسم حرکت سرمایه محدود و در برخی از جنبه های عملکرد سرمایه (مکانیزمهای حرکت آن) اختلال ایجاد شد (به بیان رسمی ، در این جنبه ها عملکرد سرمایه منفی شد) . هدایت بوروکراتیک اقتصاد (باز به بیان رسمی اقتصاد با برنامه) جایگزین آن مکانیزمهای بازار شد که " منفی " گردیده بود . این ساختار معلق اقتصادی ، بنا به مجموعه عواملی ، در کوتاه مدت ، در حیطه رشد اقتصادی و اجتماعی عملکرد داشت ، هر چند که تناقضات ، رکود و انجماد یعنی بدلیل ماهیت این ساختار اقتصادی از همان آغاز شروع به نطفه بستن کرد . از جمله عواملی که در کوتاه مدت سبب کارکرد این اقتصاد با برنامه شد میتوان به عوامل زیر اشاره کرد : مشارکت فعال توده ای در جنبش ضد فاشیستی و نقش احزاب کمونیست در این جنبش ، همیاری اولیه توده ها رابا دولتی که حاصل مبارزات ضد فاشیستی بود و در ضمن رسالت خود را ایجاد جامعه ی سوسیالیستی اعلام کرده بود بهمرنه

داشت (در اینجا نقش قراردادی بین المللی و حضور ارتش سرخ در استقرار این دولتها مورد بحث نیست). عامل دیگر سطح رشد اقتصادی موجود این جوامع و خرابیها و ضایعات ناشی از جنگ بود که منابع اقتصادی بالفعل و آماده ای را جهت بازسازی و رشد اقتصادی عمدتاً از طریق بسیج "نیروی کار" در اختیار برنامه ریزان قرار می داد. و عامل دیگر بکارگیری الگوی برنامه ریزی شوروی بود (بوژه برنامه های اول و دوم) که از طریق تجدید شدن سطح مصرف، اولویت کامل صنایع سنگین نسبت به سایر بخش های اقتصادی و ... رشد سریع و جهش وار بخش صنعت را سبب شده بود. این الگو در این جوامع نیز ثمرات خود را ببار آورد. الگوی برنامه ریزی که در خودش تناقضات بعمدی و عدم تعادل بخش های مختلف اقتصادی را حمل می کرد.

بر مبنای این مجموعه عوامل، جوامع اروپای شرقی، در مرحله آغازین، دستاوردهائی در زمینه رفح بیکاری (بطور نسبی)، توزیع نسبتاً متعادل در آمد، حل نسبی مساله مسکن (با توجه به منابع اقتصادی و سطح رشد جامعه)، بهبود وضعیت آموزشی و درمانی و یک رشد نسبتاً سریع در زمینه صنایع سرمایه ای کسب کردند. پس از این، اما، پویائی جامعه با ساخت دولتی و هدایت بوروکراتیک اقتصاد در تضاد قرار گرفت. شیوه "دوره سبست و اقتصاد که با سبب آزادی ها و حقوق دمکراتیک و فشار اقتصادی بر زندگی روزمره همراه بود، انفعال گریز ویی تفاوتی را جایگزین مشارکت و همیاری اولیه نوده فاغرد. افزایش عدم تعادل در بخش های اقتصادی اثرات اش فابان شد. و بحران جایگزین رشد شد. منابع بالفعل و "نیروی کار" بخدمت گرفته شد و بود و دیگر ادامه رشد بشیوه سابق ممکن نبود. ناآنجی که رشد اقتصادی پرورش گسترشی صورت می گرفت هدایت بوروکراتیک اقتصاد ("برنامه ریزی") هنوز با این بست مواجه نبود. اما زمانی که منابع موجود بکار گرفته شد و رشد اقتصادی دیگر عمدتاً می بایست پرورش ژرفشی حاصل شود، یعنی از طریق افزایش بهره وری کار با استفاده از تکنولوژی پیشرفته و سازماندهی نوین و عالی تر پروسه کار، ساختار معنی جامعه (ساختاری که نه مکانیزمهای

حرکت سرمایه بطور کامل و آزاد دارای عملکردند و نه برنامه ریزی سوسیالیستی جایگزین آن شده است) و برنامه ریزی مبتنی بر این ساختار تناقضات آشکار شد و به ایجاد گراتید، مناسبات تولیدی و شرایط اجتماعی بازتولید این مناسبات به سد راه رشد نیروهای مولده تبدیل شد.

۳ بحران جوامع اروپای شرقی و تحولات متعاقب اش، اگر چه دارای فصل مشترکی است که راستای اصلی تحولات کنونی را نشان میدهد اما بحران و تحولات هر یک از این جوامع از مختصات ویژه ای نیز برخوردار است. علت این تفاوتها را باید در زمینه های تاریخی - اجتماعی هر یک (از جمله مساله ملی و یافت ملی جامعه)، درجه رشد اقتصادی و ... و بطور کلی سطح مبارزه طبقاتی جستجو کرد. آنچه که در آلمان شرقی و چکسلواکی میگذرد با آنچه در لهستان جریان داشته است و یا با آنچه که رومانی از سر گذرانید و با آنچه که بلغارستان در حال پیسودنش است از برخی جنبه ها دارای تفاوتی است. در آلمان شرقی پس از تحولات اولیه در حزب و دولت که بر پایه اعتراضات و تظاهرات توده ای به پیش رفت، مساله کلیدی کنونی چگونگی وحدت دو آلمان است. بحث کنونی بر سواصل وحدت نیست، بر سر این است که آلمان متحد بیطرف باشد و یا اینکه نیروهای نظامی ناتو در بخش غربی باقی مانده و نیروهای پیمان ورشو از بخش شرقی خارج شوند. لذا حل بحران اقتصادی و سیاسی آلمان شرقی اساساً از کانال وحدت دو آلمان پاسخ اش را دریافت میکند. در لهستان اما، تحولات که اساساً از طریق "جیش همبستگی" و در زیر سایه صلیب به پیش رانده شد، حل بحران در گرو سرمایه گذاری بیدریخ غرب گذارده شد و اکنون با روند وحدت آلمان، لهستان خود را در درمخصه یافته و نگران فردای ملی خود است. در رومانی تحولات با دخالت ارتش آغاز شد و در بلغارستان عمدتاً از طریق حزب حاکم جریان دارد. قاصی این تفاوتها، که شاید در نظریات بی اهمیت جلوه کند، اما بیا نگر چگونگی مبارزه طبقاتی در این جوامع و لذا یافت روشهای مشخصی - از سوی کمونیستها و پرولتاریا - در بر خورده با تحولات موجود و روند های آنها است.

با این وجود، و با قاصی تفاوتها، می توان

فصل مشترکی را از تحولات اخیر در کلیه این جوامع بدست داد. فصل مشترکی که راستای کنونی تحولات را نشان می دهد: بحران وین بست ساختار اقتصادی - سیاسی این جوامع با در نظر داشتن روزبروزیست مسلط بر اجزای حاکم این جوامع و با توجه به ماهیت پرسترویکا و فائیر آن بر تحولات اخیر و نیز با توجه به حرکت سرمایه جهانی و سیاستهای امپریالیستی، استقرار یک دمکراسی بورژوا پارلماناریستی در امر سیاست و ایجاد بازار (با قاصی مکانیزمهای آن) در امر اقتصاد را در دستور روز قرار داده است. بوروکراسیم و سلب آزادی ها و حقوق دمکراتیک از یکسو و روند فزاینده رکود اقتصادی که با کمبود شدید کالا های مصرفی، گسترش بازار سیاه و تورم نمود یافته است از سوی دیگر، آن زمینه ایست که نه فقط تحولات اخیر و راستای اصلی آنها را توجیه می کند بلکه جنبش توده ای و پروژه جنبش کارگری که در نفی شرایط موجود پا گرفته است را بدلیل فقدان سازمانیافتگی و آگاهی طبقاتی و وجود یک رهبری کمونیستی - کارگری، فعلاً به پشتوانه پیشبرد این تحولات مبدل ساخته است.

در برخورد به جنبش دمکراتیک توده ای و جنبش کارگری بدلیل اینکه فعلاً پشتوانه تحولات بورژوازی موجودند نمی توان متغذاتنه و یا نفی گزاینه با آن مواجه شد. اینکه بورژوازی و کارگزاران سرمایه، بر مبنای شرایط موجود حاکم بر این کشورها بر برخی از مطالبات توده ها که در نفی شرایط موجود صحه می گذاردند اما شرایط خود را بجای آن به نشانند نفی مضمون انقلابی جنبش انقلابی دمکراتیک و کارگری نیست. چه کسی جنبش علیه بوروکراسی، خفقان، بی حقوقی فساد و فقر را محکوم می کند؟ اگر که این جنبش، اما، بنا به مجموعه عواملی، تحت رهبری بورژوازی قرار می گیرد، حقانیت جنبش در نفی ناهنجاریهای سیاسی - اقتصادی و اجتماعی نیزه سوال نمی رود. اگر که مطالبات جنبش فعلاً در چارچوب یک برنامه بورژوا - دمکراتیک قرار دارد، اگر خواست انتخابات و انتخابی بودن دولت و سایر لرگانها، برقراری آزادی های سیاسی و دمکراسی، حق فعالیت انوارب، حق تشکیل اتحادیه های مستقل و غیره

زمینه، راستا و نتایج

تحولات در اروپای شرقی

و غیره درخواست می شود ، یعنی حقوقی که در برنامه حداقلی پرولتاریا عنوان شده است ، بدین علت است که کارگران دمکراسی پرولتاری را تجربه نکرده اند ، لیکن تحت عنوان حکومت پرولتاری (دمکراسی پرولتاری) حتی حقوق و مطالبات حداقل آنها (که در برنامه حداقل وجود دارد) نیز زایل شد . تحت عنوان " ساختمان سوسیالیسم " مطالبات برنامه حداقلی بکناری زده شد . حال آنکه در دوره ساختمان سوسیالیسم مطالبات حداقل پشت سر گذاشته می شود ، یعنی جامعه از آن فزونی می رود و نه اینکه این مطالبات ملغی می گردد .

بگذارید به چند نمونه از مطالبات که جنبه فزاینده دارد اشاره کنیم : مطالبه برای ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری ، برای انتخابات و حق فعالیت احزاب .

در خواست تشکیل اتحادیه های مستقل قدمتی تاریخی در جنبش کارگری دارد . حق ایجاد اتحادیه های کارگری بسادگی کسب نشد . سالها مبارزه خونین در پشت این دست آورد جنبش کارگری است . حال اگر در جوامع اروپای شرقی ، حق ایجاد اتحادیه های کارگری (یعنی واقعی) به یکی از مطالبات فزاینده تبدیل می شود و در عین حال همین مطالبه و مبارزات حول آن فعلاً در خدمت اهداف بورژوازی قزلبومی گیرد این امر نمی تواند نفعی مبارزه بر سر این خواست را نتیجه بدهد . در اینجا درج بخشهایی از یک پلاتفرم تحت عنوان " در خواست ایجاد اتحادیه های مستقل " از سوی گروهی از کارگران آلمان شرقی می تواند موقعیت کارگران و دلاپلشان در نفی شرایط موجود را تصویر کند :

" رفتگی کارگر !

FDGE (تنها کنفدراسیون رسمی

موجود) در این ۴۰ سال چه کاری برای ما

انجام داده است ؟

آنها مساله هفته - کار کوتاهتر را ، بعنوان یک خواست اساسی ، نزد مدیریت نگاهها مطرح کرده است ! چرا برای دست آوردن چهل ساعت کار در هفته ، همراه با ما مبارزه نکرده

است ؟ آنها به مساله مزد های ما که غالباً به سطحی پایین تر از متوسط منزل می کنند ، توجهی نداشته است ؟ چرا هزینه ها مطابق با سطح دستمزدها تنظیم نمی شود ؟

زمانی که شیوه های جدید کار در دستگاهها بکار گرفته شد ، رهبران FDGE کجا بودند ؟ آنها آنها پشتیبان ما بودند ؟ آنها آنها با شیوه هایی که نفع ما نبود مخالفت کردند ؟

آنها ، در زمانی که تعطیلات سالانه همراه

با پرداخت رفتگی کارگر ما در غرب ، بطور

متوسط ده روز بیش از ما است ، من تراتیم

FDGE را نگاهند و اقمی منافع خود

بدینیم ؟ آنها FDGE برای کاهش قدرت

غیر کارگرا ، اقدام کرده است ؟ آنها رهبران

اتحادیه هرگز برنامه های دولت را که مخالف

منافع کارگران است ، رد کرده اند ؟ آنها تا بحال

مشاهده کرده ایم که اتحادیه ها در مقابل حزب

و دولت قرار گیرند ؟

...

دیگر نباید اجازه بدهیم که توسط سایرین

حتی " مردین جدید " ، سازماندهی شریک ما

باید خودمان را سازماندهی کنیم ... بندگان

باید محکوم شویم ... خودمان باید مشکلمان

را حل کنیم ...

مطالبه برای برگزاری انتخابات نیز جنبه همه

گیر یافته است . آنها این مطالبه برحق نیست ؟

مگر نه این است که کمیونستها بر انتخابی بودن

فایندگان و ارگانها همواره پای فشرده اند که

فرا تر از این اصل اولیه اعمال دمکراسی ، بر عزل

فایندگان انتخابی ، در هر زمان ، از سوی

انتخاب کنندگان نیز تاکید کرده اند ؟ اگر در

اروپای شرقی این اصول اولیه دمکراسی عقیم

مانند " فایندگی " جای خود را به صاحب

ازگانهای اداره امور با امتیازات حاصل از آن نمود

و حال توده ها خواهان برگزاری انتخابات اند ، اما

بورژوازی از این مطالبه بهره برداری می کند ، آنها

می شود اصل قضیه را منتفی اعلام کرد و با

محکوم نمود ؟

موضوع فعالیت احزاب نیز برای مدتی به

یک بحث کلیدی و داغ تبدیل شد . این مطالبه که از سوی جنبش دمکراتیک و کارگری به پیش نهاده شد و از طرف گرایشات درونی احزاب حاکم نیز مطرح شد ، موضوعی بود که از سوی امپریالیستها بیشترین توجه بر آن متمرکز شد . سیاست تبلیغاتی امپریالیستی مدتها بر این روال قرار داشت که در جوامع اروپای شرقی دمکراسی سیاسی و اقتصادی وجود ندارد و منظور از دمکراسی سیاسی کارکرد نهاد پارلمانی ، انتخابات و وجود احزاب متعدد و در زمینه اقتصادی حاکمیت بازار و مالکیت خصوصی (یعنی مالکیت غیر دولتی) است . حال آنها از این همسویی مابین نیروهای متفاوت اجتماعی و بخصوص تمرکز تبلیغاتی امپریالیستها بر این مطالبه که مجموعاً در نظر نخست یک در هم آشفتنگی را به ذهن متبادر می کند می توان خواست توده ها برای آزادی احزاب را محکوم کرد و اساساً این خواست را با سوسیالیسم در تناقض دانست ؟ در این مبحث نیز همان موضوع فزاینده از برنامه حداقلی (و برنامه حداقلی با هر بیبینی حتی تبیین کهن) مطرح است و نه القای آن . حق آزادی احزاب یکی از حقوق مسلم مطرحه در برنامه حداقلی است . حال اگر که اجرای این حق مسلم در دوره " ساختمان سوسیالیسم " ظاهراً به امری دست و پاگیر مبدل می شود ، پایداری " دولت پرولتاری " به مخاطره می افتد و بهمین دلیل منفی می گردد ، باید آن نوع " ساختمان سوسیالیسم " و آن نوع " دولت پرولتاری " مورد بررسی و تجلید نظر قرار گیرد و نه اینکه القاء فعالیت احزاب توجیه شود .

در جوامع بورژوازی ، مبارزات حزبی جزء ارگانیکیتی از دمکراسی بورژوازی است که دولت بورژوازی را تقویت می کند . مبارزه حزبی در چارچوب دمکراسی بورژوازی از طریق فعالیت جهت کسب کرسی های پارلمانی ، چارچوب جامعه بورژوازی را نه فقط بخاطر نمی اندازد بلکه آنرا با " اعتبار " ، " پایداری " و " قوی " می کند . چرا ؟ چون مکانیزم مبارزه حزبی بر زمینه شرایط مادی و مسلط تناسب سرمایه داری استوار است . چون مالکیت خصوصی و بازار ، مظاهر نهاد های اجتماعی و طبیعی جامعه ، نه فقط بلحاظ مادی بلکه مظاهر شهر اجتماعی حاکم بر جامعه ، نقش

مبارزات حزبی را مقید می کند. چون دولت بورژوازی با تکیه بر تمامی توانائی های اقتصادی جامعه و بهره برداری از سنت ها و رسوم که مالکیت خصوصی را محترم می شماره نه فقط مشابه ارگانی سرکوبگر (بلحاظ نظامی) که سانس بمشابه یک نهاد سرکوبگر اینتلژنسی عمل می کند. در جوامع سوسیالیستی - جوامع درحال گذار بسمت کمونیسم - نیز مبارزه حزبی (عمودی سازمان یافته از مبارزه طبقاتی) جزء رنگینکی ز دمکراسی پرولتری محسوب می شود. فعالیت احزاب در چارچوب دولت پرولتری نه فقط مانع پیشروی سوسیالیسم نیست که این پیشروی ر مستحکم تر می کند. چرا که مبارزه طبقاتی را که هنوز در دوران ساختمان سوسیالیسم جریان دارد ، علنی و آشکار نموده و جامعه ریه فضاوت می طلبد . جامعه ای که در آن کارگران خود حاکم اند و منافع و مصالح اکثریت توده ها با تداوم " دولت پرولتری " (تازمانی که شرایط معادله دولت بکلی مهیا شود) عجین است . در دوران ساختمان سوسیالیسم ، فعالیت احزاب پیشروی سوسیالیسم را مستحکم ترمی کند چون مکنایزم مبارزه حزبی بر زمینه شرایط مادی نوینی استوار است . چون مالکیت اجتماعی و حکومت شورشی (مفهوم دقیق کلمه و نه تحریف شده) مبارزه حزبی را در راستای استحکام سوسیالیسم قور می دهد.

پس اساس بحث بر سر حق فعالیت احزاب نیست . فعالیت احزاب عمودی از مبارزات طبقاتی است و لقا آن فقط مترادف این میماند که بنحافظ حقوقی مبارزه طبقاتی لغو شود . اگر که فوضاتنها حزب موجود جامعه - بفرض حزب کمونیست - با نبیتی خیرخواهانه نیز برای هموار کردن سریع ره سوسیالیسم به لغو فعالیت احزاب میدرت ورزیده است . مبارزات طبقاتی و دیدگاههای طبقات بیش از هر زمان دیگری از درون خود حزب حاکم سرماز خواهد کرد . پس ، در حقیقت ، اساس بحث این است که فعالیت احزاب بر کدامین زمینه مادی متکی است : بر پارلمانتاریسم ، مالکیت خصوصی و بازار یا نهادهای شورشی ، مالکیت اجتماعی ویرنامه . خلاصه اینکه ، مطالباتی نظیر حق فعالیت احزاب ، برگزاری انتخابات و ایجاد اتحادیه های

مستقل کارگری که امروز جنبش دمکراتیک و کارگری جوامع اروپای شرقی در نفی شرایط موجود به پیش کشیده است نمی تواند به این دلیل که بورژوازی از این مطالبات و مبارزات توده ای در جهت مقاصد خود بهره برداری می کند ، از تجاعی قلمذنه شده و مهر باطل بر آن کوبیده شود . واقعیت آن است که مبارزات و مطالبات جنبش تا آنجا که در نفی پدیده هائی همچون بوروکراتیسم ، خفقان ، بی حقوقی ، فساد و فقر جریان دارد ، بر حق است . مشکل جنبش بطور کلی و بویژه جنبش کارگری در نفی شرایط موجود هست که فعلا بورژوازی توانسته است راستای تحولات را در جهت مصالح خود کانالیزه کند . مشکل در جنبه های اثباتی جنبش کارگری است . از این جنبه است که بورژوازی راه حلهای خود را بر جنبش حاکم می کند . ابهام در جنبه های اثباتی جنبش کارگری و سرخوردگی از آنچه " سوسیالیسم " بوده است این فرصت را به بورژوازی داده است که راه حلهای مشخص اش را - در شرایط کنونی - بمشابه جنبه های اثباتی آنچه که از سوی توده ها نفی می شود ، به پیش راند . این است که چرا راستای اصلی تحولات اخیر بورژوازی و در جهت پارلمانتاریسم ، مالکیت خصوصی و بازار قرار دارد . در دل این جریان مسنط ، اما ، جریان دیگری زائیده میشود . این جریان که از پایین در حال جوشش است ، فی الحال ، بدلیل ضعف سازمانی ، پراکندگی ، سر خوردگی و مهمتر فقدان یک رهبری کمونیستی - کارگری از ابقای نقش اثباتی ناتوان است . این ، اما عرصه کار انقلابی و کمونیستی است . این ، آن جریانی است که اروپای فردا را خواهد لرزاند . تحولات کنونی ، تحولات بورژوازی است که در دلش ، انقلابات پرولتری اروپای فردا - نه فقط اروپای شرقی که کل اروپا - در حال نطفه بستن است .

۴] تحولاتی که در اروپای شرقی در حال شدن است همراه با اقداماتی که از سوی کشورهای اروپای غربی جهت ایجاد ایالات متحده اروپا در جریان است ، انتظار پیشروی در این مسیر و تحقق کامل آن ، سیمای سیاسی جهان و قطب بندیها را دگرگون می سازد و شرایط جدیدی را در مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهانی ایجاد می

کند . رسالت و نقش جنبش های راهائی بخش ضد استعماری که در دوره اخیر عمرش بسر آمده ، دیگر هیچگونه نقشی در دوران جدید بعهده ندارند . اردوگاه سوسیالیسم ، با هر تبیینی که از آن وجود داشته است امری مربوط به گذشته می شود (مربوط به گذشته است) پیمان های نظامی ناتو و ورشو که بر مبنای بلوک بندی دوره اخیر شکل گرفته بودند ، رسالتشان بسر می رسد حتی اگر که بشکل صوری نیز تا مدتی دوام داشته باشند . سرمایه بر مبنای جریان مسلط کنونی در تحولات کشورهای اروپای شرقی ، جوامع اروپا اعلم از شرق و غرب را در یکدیگر ادغام می کند و " خانه مشترک اروپائی " بمشابه یک قطب نیرومند اما پر تضاد و پر تحول تضمین می یابد .

در قطب بندی جدید جهانی که در حال شدن است ، اروپا به کانون تضادها و تحولاتی سرنوشت ساز مبدل می شود . زمینه های مادی و شرایط ذهنی فوج گیری تضاد کار و سرمایه در " اروپای متحد " فردا از هر قطب دیگری مساعدتر و آماده تر است . اگر چه در اثر ادغام جوامع اروپای شرقی در سرمایه داری جهانی و زمینه های وسیع حرکت سرمایه ، بویژه در بخش صنایع مصرفی این جوامع از یکسو و از سوی دیگر حرکت کل جوامع اروپایی برای ایجاد یک بازار مشترک واحد ، حرکت سرمایه در کوتاه مدت تسریع و تسهیل می شود ، اما بر مبنای ادامه موجودیت " سرمایه های ملی " تا دوره ای نسبتاً طولانی مدت و رقابت مابین بخش های سرمایه در یک بازار " واحد " بروز بحران های اقتصادی - پس از اقام دوره رونق - بسیار شدیدتر از سایر قطب های نسبتاً همگن تر خواهد بود . بملایم مهمتر و اساسی تر موقعیت قطب کار در مقابل با قطب سرمایه در اروپای " متحد " فردا ، طبقه کارگر اروپا سابقه ای دیرینه در مبارزه علیه سرمایه داری دارد و جنبش طبقه کارگر در اروپای غربی حتی در دوره اخیر از تمامی جوامع سرمایه داری دیگر بیشتر بوده است . امروزه نیز که توده های کارگر جوامع اروپای شرقی مبارزه ای را در نفی شرایط موجود جوامع لشان آغاز نموده اند انتظاراتی از تحولات اخیر در سو دارند که با مسنط شدن سرمایه داری نمی تواند برآورده صفحه ۳

اطلاعیه کمیته مرکزی همه اقلیت

گنجشکیت پیوسته سالروز حماسه سیاهکل

کارگران و روشنفکران کمونیست!

گرامیداشت ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، گرامیداشت جانفایه سیاهکل، ستیزه جونی با بقا-منفعل، تلاش انقلابی در انطباق پراتیک با تئوری و گرامیداشت عمل انقلابی در خاتمه بخشین به شرایط سردرگمی و از هم گسیختگی نیروهای "پیشاهنگ" است. گرامیداشت ۱۹ بهمن تکرار سیاهکل و تأیید اشکال و مضمن مبارزاتی سیاهکل نبوده بلکه گرامیداشت آن جانفایه ایست که سیاهکل را حماسه و جاودانه کرده است. یعنی تحلیل خلاقانه شرایط مبارزه طبقاتی، یافتن روش ها و راههایی برای فائق آمدن بر ناهنجاری ها و عمل انقلابی در انطباق با راههای یافته شده. اکنون در نوزدهمین سالگرد ۱۹ بهمن، شرایطی بر مبارزه طبقاتی بطور اعم و بر نیروهای کمونیستی و انقلابی بطور اخص حاکم است که بلحاظ تاریخی، در برخی جنبه ها، یاد آور شرایط دوران تکوین سیاهکل است. اکنون، جنبش کمونیستی و کارگری ایران تحت تأثیر عوامل متعددی در دورانی بحرانی، پرتلاطم و متحول بسر می برد. بحران و تلاطم تقریباً تمامی سازمانهای سیاسی منتسب به جنبش کمونیستی و کارگری را فرا گرفته است. از هم گسیختگی جنبش کمونیستی - در محدوده ای که به سازمانهای سیاسی باز می گردد - فقط امری مربوط به شست و اختلاط مابین سازمانهای سیاسی نبوده، بلکه هر سازمانی را نیز شامل شده است. بطوریکه دیگر آرایش خطر و گرایشات سیاسی را نمی توان و نباید از آرایش نیروهای سیاسی موجود استخراج نمود، خود ویژگی دوره کنونی در این است، که در وجه غالب، گرایشات و خطوط اینفلوژیک - سیاسی گوناگون و حتی بعضاً متناقضی در درون نیروهای سیاسی موجود نطفه بسته یا شکل گرفته است و با در حالاتی حویت بخشی از نیروهای سیاسی در حال دگرگونی اساسی است. شناخت این خود ویژگی دوره کنونی و نیز عوامل ایجاد گرش یکی از ضروریات اولیه فعالیتی آگاهانه علیه شست در جنبش کمونیستی و برای تلاشی اصولی در جهت وحدت مابین گرایشات اینفلوژیک - سیاسی متعلق به این جنبش بمقابه بخشی از فعالیت کمونیستها در راه تشکیل حزب کمونیست است.

مجموعه عواملی سبب پیدائی یک چنین خودویگی در دروه کنونی شده است. هر چند نهایتاً زمینه عملکرد این مجموعه عوامل بر نیروهای سیاسی به مسائل پیشی باز می گردد، لیکن بطور بلاواسطه می توان از عوامل چندی نام برد که در ایجاد شرایط جدید کاملاً مؤثر بوده اند - اهم این عوامل عبارتند از انت طولاتی ملت جنبش کارگری و دمکراتیک، شکست و یا ناپسندنه بودن سیاستهای سازماندهی در میان کارگران و لذا تنزوی و درخورد شدن نیروها و بالاخره تشدید بحران "جنبش کمونیستی جهانی" که با تحولات اخیر در اردوگاه سوسیالیسم روین پویستی دامنه وسیعی یافته است. ائت جنبش کارگری و دمکراتیک، فقدان تغییر و تحولات سریع در جامعه و تدلوم حکومت جمهوری اسلامی آن دسته از نیروهای سیاسی و فعالین جنبش که عمدهاً حویت و اساس فعالیتشان را نه بر بنیان استرالی پرولتاریا بلکه بر تاکتیکیها، مبارزات دمکراتیک، اهداف سریع الوصول و نظائر هم بنا نهاده اند را با بحران مواجه نموده است. بر این زمینه محدود شدن دامنه فعالیتهای علنی و "ملموس" که همراه با جدا ماندگی نسبی از سیر مبارزه طبقاتی است، بیش از پیش بخشی از این نیروها را بی رسالت ساخته و لذا سبب شکستگی و تجدید نظر در مبانئ و مواضع اینفلوژیک - سیاسی گشته است.

شکست و یا ناپسندنه بودن سیاستهای سازماندهی در میان کارگران در امتزاج با سایر موارد نیز خود به عاملی در جهت تشدید تلاطمات درونی نیروهای سیاسی "جنبش کمونیستی" تبدیل شده است. پس از اقام دوره ای از تسلط سیاستهای عموم خلقی نسبت به جنبش کارگری، "سازماندهی کارگران" به رکن اصلی و پایه ای سیاست بسیاری از نیروها - حداقل بصورت رسمی - تبدیل شد. امامعلق مانند این سیاست بهمراه درخوردن بیش از پیش نیروهای سیاسی. بحرانیهای درونی را دامن زده که عمدهاً - حداقل در ابتدای کار - تحت عنوان "مسایل تشکیلاتی" بروز یافته است. به اعتقاد ما شکست در عرصه "سازماندهی کارگران" و بحرانیهای ناشی از آنرا نه در عرصه مسائل تشکیلاتی و امور اجرایی بلکه اساساً در عرصه مسائل اینفلوژیک - سیاسی مرتبط با آن باید جستجو نمود. "سازماندهی کارگران" خود مقوله ایست اینفلوژیک - سیاسی. لذا وجود بینش های متفاوت در تعیین این مقوله امری است که در عرصه عمل الزاماً رشته کار را به گسیختگی می کشاند.

آن خط فکری ویا گرایشانی که از "سازماندهی کارگران" سازماندهی "خود" برای سازماندهی و رهبری کارگران را می فهمد با آن خط فکری و یا گرایشانی که سازماندهی کارگران را بمقابه سازماندهی و سازمانیابی جنبش سوسیالیستی کارگران درک می کند، مستلزم دو تشکیلات جدا گانه اند.

بعقیده ما جوهر سیاست سازماندهی کمونیستی عبارتست از "مشکل شدن کارگران بمقابله یک طبقه اجتماعی برای سازمان دادن انقلاب اجتماعی". این خطوط و گرایشات مختلف هر چند هم اکنون نیز در یک تشکیلات واحد هم که حضور داشته باشند، در اثر بحران و تناقضاتشان، طی یک روند تجزیه شده و زمینه برای همگرایی خطوط و گرایشات اینفلوژنیک - سیاسی که از یک جوهرند فراهم تر می شود.

و بلاخره عامل دیگری که بپویه در شرایط کنونی، در ایجاد تلاطمات، بحرانها و تجزیه ها نقشی غالب یافته است، تاثیر بحران فزاینده "جنبش کمونیستی جهانی" است. تشدید و تسریع روند فروپاشی ساختارهای گذاری در جوامع در حال گذار، بروز بحرانی سراسری در اردوگاه سوسیالیسم رویزیونیستی، تجلید نظر اساسی احزاب رسمی کمونیست در مفهوم سوسیالیسم پرومیت برزرواتی و نتایج تبعی این تحولات از یکسو و از سوی دیگر تشدید حالت تعرضی سرمایه در سطح جهانی بر دستاوردهای پروتاریا، تهاجم تبلیغی و سازمانیافته علیه کمونیسم برنیاد محضات و بحران موجود در اردوگاه سوسیالیسم رویزیونیستی و ... آن چنان شرایطی ایجاد کرده است که موقعیت بسیاری از نیروهای سیاسی موجود را آشفته، شکننده و مبهم کرده است.

نهایت چنین شرایطی گرایشات متفاوتی در حال شکل بندی است. تهاجم سرمایه جهانی و رویزیونیسم به سوسیالیسم و کمونیسم، مرددان را به صف مرددان پرتاب می کند، رژیمیم برای یک دوره نفیته شده و گرایشات سوسیال - دمکراتیک از دل راست ترین تا "چپ" ترین نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی و کارگری سر بر می آورد و همگن می شوند. در مقابل این صف بندی، قطب بندی جدیدی از کمونیستها شکل میگیرد. گرایشاتی که از مریض طبقه کارگر در موضع نقد سرمایه جهانی قرار دارند، یعنی گرایشات جنبش کمونیستی، با نقلا دهالکتیکی از "سوسیالیسم واقعا موجود" - تکنوکراتها و پروکراتها و با بافشاری بر سوسیالیسم کارگری، صفوف خود را بهم نزدیک و فشرده خواهند کرد.

رفقا!

در دل شرایط متلاطم و متحول امروز، جنبش کمونیستی، جنبش کارگران علیه سرمایه داری، دوره جدیدی از بازسازی و انسجام را طی می کند. اکنون مبلغان سرمایه با تکیه بر این بست رویزیونیسم جهانی شکست کمونیسم را تبلیغ می کنند. اگر چه حالت تعرضی سرمایه در سطح جهانی و تحولات اخیر در احزاب "کمونیست"، در کوتاه مدت، به نفیته گرایشات صریحا آشکار سوسیال - دمکراتیک و پاسیفیستی منجر خواهد شد: اما سوسیالیسم نقد سرمایه است. سوسیالیسم جنبش طبقه کارگر علیه سرمایه داری است و تا زمانی که سرمایه داری وجود دارد، تا زمانی که طبقه کارگر وجود دارد، سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی با تمام اقت و خیزها وجود خواهد داشت. کشاکش سوسیالیسم و سرمایه داری ناشی از تضاد کار و سرمایه است و این کشاکش زمانی به پایان می رسد که سرمایه بمقابله یک رابطه اجتماعی محور شود و این یعنی پیروزی سوسیالیسم، آغاز عصر کمونیسم. شکست مارکسیسم شکست کمونیسم، پنداری واهی و عیث است.

شکست ناپلیری تاریخی کمونیسم. با این وجود، یعنی رشد مدلوم و همواره سوسیالیسم نبوده نیست. امروزه، شرایط هزاره طبقاتی داخلی - از جمله وضعیت نیروهای سیاسی - و نیز شرایط جهانی، جنبش سوسیالیستی ایران را در حالت تدافعی قرار داده است. وظیفه کمونیستها، اما نه تفسیر این شرایط که حرکتی آگاهانه در جهت تغییر آن است.

در پرتو تجارب جنبش کمونیستی ایران و جهان و با توجه به موقعیت کنونی، امروزه کمونیستهای ایران موظفند که لزدل همین شرایط متلاطم و متحولی که جنبش جنبش کارگری در حالت تدافعی است و سازمانهای سیاسی منتسب به آن در حالت تجزیه اند. بمنظور غلبه بر شتت جنبش کمونیستی، زمینه های همگرایی و وحدت مابین گرایشات کمونیستی، گرایشاتی که با نقد سوسیالیستی از شرایط موجود در حال تکوین اند، را تلفیق کنند. این همگرایی و وحدت گامی است ضروری در جهت سازماندهی و سازمانیابی جنبش سوسیالیستی کارگران ایران، یعنی در جهت تشکیل حزب کمونیست ایران. پس، با گامهای سنجیده و آگاهانه برای پیروزی سوسیالیسم به پیش.

زننده باد حماسه سیاهکل

پیش بسوی تشکیل حزب کمونیست ایران

کمیته مرکزی هسته اقلیت

بهمن ماه ۱۳۶۸

زننده باد سوسیالیسم

<< بر طبق ۸ کرایش به راست در فعال بل بقیلم >>

موقعیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

که قاعدتاً در یک جامعه سوسیالیستی باید خود عهده دار اداره اقتصاد و سیاست باشند. یعنی اینکه جایگاه طبقه کارگر در سازمان اجتماعی کار و نیز در دستگاه سیاسی (اداره سیاست) می بایست بطور کیفی از جوامع سرمایه داری متمایز باشد. از اینرو، در یک جامعه در حال گذار بسمت کمونیسم بررسی وضعیت کارگران بلحاظ نقش در اداره تولید، موقعیت و نقش سازمانهای توده ایش، چگونگی کسب درآمد (پاداش کار) ومسائلی وابسته به آن از جمله اختلاف دستمزدها و بطور مختصر شیوه سازماندهی پروسه کار چه در سطح عمومی (ملی) و چه در سطح هر مؤسسه میبایست مورد توجه قرار گیرد.

بر مبنای تئوری سوسیالیستی، طبقه کارگر در جامعه در حال گذار بسمت کمونیسم - جوامع سوسیالیستی- اساساً از طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری متمایز است. بی شک درجه این تمایز و تکامل طبقه کارگر به کارگر نوع شوروی با پروسه تکاملی دوران گذار در ارتباط مستقیم است و خود بخشی، بخشی اساسی، از تکامل این جامعه و گسست از روابط سرمایه ای را شامل می شود. در عین حال، موقعیت طبقه کارگر در تمامی برهه های دوران گذار از موقعیت کارگران مزدور در جامعه سرمایه داری بطور کیفی متفاوت است. این تمایز بدلیل موقعیت گروههای اجتماعی در دوران های متفاوت تاریخی است که هر چند با یک عنوان مشترک نامیده میشوند، مثلاً با عنوان طبقه کارگر، لیکن این گروهها در دوران های اجتماعی دارای خصالت های اساساً متفاوتی اند. از همین رو نیز طبقه کارگر در جوامع سوسیالیستی با طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری نمی تواند یک گروه اجتماعی معین با مشخصه های مشترک باشد. این مفهوم را میتوان از تعریف طبقات اجتماعی بنسبت آورد. " طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاع می گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی،

بر حسب مناسبات خود (که اغلب بصورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسائل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنا بر این بر حسب شیوه های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایز اند. طبقات آنچنان گروههای از افراد هستند که از بین آنها یک گروه می تواند بعلت تمایزی که بین جای آنها در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را بتصاحب خود در می آورد. " (۱) اجزاء این تعریف موجز از طبقات در پیوستگی با یکدیگر و در کنیت اش هویت یک طبقه اجتماعی را روشن میکنند. جز اول شامل جای گروههای اجتماعی در سیستم تاریخا مشخص تولید اجتماعی است. یعنی توضیح تمایز مابین گروههای اجتماعی از طریق اینکه آیا تولید کننده مستقیم اند یا غیر آن، اداره کننده تولید اند یا غیر آن و این توضیح در چارچوب یک سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی انجام می شود و نه بطور کلی.

طبقه کارگر که هم در نظام سرمایه داری و هم در یک جامعه سوسیالیستی در جایگاه تولید کنندگان مستقیم قرار دارد بلحاظ رابطه اش با تولید و جایگاهش در اداره تولید دیگر یک طبقه یکسان بحساب نمی آید. اجزاء دیگر تعریف مفهوم گروههای اجتماعی این تمایز را روشن می کند. جزء دیگر به مناسبات گروههای اجتماعی با وسائل تولید اشاره دارد. در نظام سرمایه داری مالکیت خصوصی بر وسائل تولید حاکم است که حامل این مالکیت بورژوازی است و طبقه کارگر با وسائل تولیدی که در تصاحب بورژوازی است تولید کننده ارزش ها است. در یک جامعه سوسیالیستی (طی مراحل از دوران گذار) مالکیت خصوصی سرمایه دارانه ملغی میشود و مالکیت اجتماعی جایگزین آن میگردد و لذا ارزش های تولید شده در تصاحب تولید کنندگان قرار می گیرد. (۲) این جزء زمینه مادی اداره تولیدرا توسط گروهی که مالک

وسائل تولید است فراهم می کند. جزء بعدی تعریف گروههای اجتماعی مربوط به نقش آنان در سازمان اجتماعی کار میشود. هر سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی سازمان کار متناظر با خود را دارد. تولید و لذا کار فصل مشترک تمامی سیستمهای اقتصادی است اما چگونگی سازماندهی پروسه تولید و کار در هر سیستم متفاوت است. در سرمایه داری سازمان اجتماعی کار بر بنی اساسان میاید که طبقه کارگر به جبر اقتصادی ارزش اضافی تولید میکند، استثمار می شود، نقش ایجادگر، سازمانگرو هدایت گر سازمان اجتماعی کار را برعهده ندارد و این نقش از آن بورژوازی و کارگزاران سرمایه است. در سوسیالیسم، از زمانی که از بورژوازی خلع ید میشود، بنای آنچنان سازمان اجتماعی کاری ایجاد میشود که نه فقط استثمار فرد از فرد خاتمه مییابد بلکه طبقه کارگر نقش ایجاد گر، سازمانگرو هدایت گری این شیوه نوین تنظیم تولید را بعهده میگیرد. خلاصه آنکه مدیریت کارگری جایگزین مدیریت بورژوازی میشود. و بالاخره بر حسب جمع مرکب این اجزاء ذکر شده است که شیوه دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که هر گروه اجتماعی در اختیار دارد مشخص میشود. شیوه دریافت طبقه کارگر در سرمایه داری از طریق فروش نیروی کارش حاصل میشود و دستمزد معادل پولی ارزش نیروی کار کارگر است. در سوسیالیسم، از آنجا که مالکیت خصوصی ملغی میشود، سازمان اجتماعی کار از بیخ و بن دگرگون میشود و طبقه کارگر خود اداره کننده تولید میشود (به تبعیت نقشش در اداره سیاست) شیوه دریافت - هر چند تحت عنوان دستمزد نامیده شود - نیز کیفیتاً متحول میشود و بر مبنای " هر کس به اندازه توانش و به هر کس بر حسب کارش " قرار میگیرد. بدیهی است که بر اساس این شیوه دریافت (و با توجه به اجزاء قبلی تعریف مفهوم گروههای اجتماعی) بر عکس سرمایه داری - با نظام پیشا سرمایه داری - که بعلت تصاحب کار مازاد، سهم گروههای اجتماعی از ثروت اجتماعی بسیار متفاوت است، در سوسیالیسم، این تفاوت در سهم بسیار بسیار ناچیز خواهد بود که علت آن نیز وجود " حقوق بورژوازی " در حیثه توزیع است.

در مجموع آنچه که ذکر شد مختصات فشرده ایست از مفهوم گروههای اجتماعی بدین منظور که بتوان کارگر نوع شوروی را از کارگر نوع سرمایه داری تشخیص داد. بدون درک واقعی مفهوم گروههای اجتماعی و لذا تمایز مابین طبقه کارگر در نظام سرمایه داری و جامعه سوسیالیستی درک واقعی تحولات در اتحاد جماهیر شوروی و تکوین گروهبندی های اجتماعی ممکن نیست. توضیحات فوق در مفهوم گروههای اجتماعی نیز هر چند بدیهی است و قاعدتا باید برای تمامی آنها که خود را کمونیست می نامند روشن باشد، اما با این وجود تحلیل آشفته برخی از نیروها در مورد گروههای اجتماعی در شوروی که نتیجه اش مسکوت ماندن ماهیت تحولات و نتایج منبث از آن است، تاکید بر مفهوم گروههای اجتماعی را ضروری ساخت. (۳)

بهر حال، تمامی مشخصه هایی که در رابطه با گروههای اجتماعی برشمرده ایم، مجموعاً با وجه تمایز طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی و وجه تمایز جمعیت و ملیون را در این دو جامعه بیان می دارد. اساسی ترین مشخصه در سوسیالیسم، اما، همانا سلب مالکیت خصوصی از سرمایه داران و استقرار مالکیت اجتماعی تحت اداره و کنترل کارگران است. این وجه لیکن زمانی بصورت یک دگرگونی اساسی و واقعی خواهد بود که سایر وجوه را نیز شامل شود. بصارت دیگر، سلب مالکیت خصوصی سرمایه دارانه خود را از طریق تغییر اساسی در سازمان اجتماعی کار و دگرگون شدن کیفی نقش گروههای اجتماعی در این سازمان و به تبع تمامی اینها تغییر کیفی در "شیوه دریافت" نشان دهد. بدون شکل گیری سازمان اجتماعی کار نوع عالیتر و کیفیتا متفاوت با کارائی به منتهی درجه بالا در مقایسه با سرمایه داری و اداره این سازمان توسط کارگران سخنی از "معمول شدن سوسیالیسم" یا "استقرار سوسیالیسم" نمی تواند در کار باشد. لنین می گوید: "پرونتارها نسبت به سرمایه داری طراز عالیتری از سازمان اجتماعی کار را عرضه می دارد و عملی میسازد. کته مطلب در این است. سرچشمه نیرو و وثیقه پیروزی ناگزیر و کامل کمونیسم در این است." (۴) بدون ایجاد

این چنین سازمان اجتماعی کار که بنا به جوهره اش جز از طریق طبقه کارگر نمیتواند پرداخته شود و اداره شود، نه فقط سخنی از "معمول شدن سوسیالیسم" در میان نیست، نه فقط بدلیل عملکرد وجوه سرمایه ای در سازمان اجتماعی کار و عملکرد مکانیزمهای سرمایه در کل اقتصاد و تحت فشار سرمایه جهانی زمینه انحراف و بازگشت بسیار مساعد است، بلکه همچنین هنوز نمی توان از تغییر کیفی موقعیت طبقه کارگر در مقایسه با موقعیت طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری سخن گفت.

طبقه کارگر با کسب قدرت سیاسی
پرویش به سرمایه را آغاز کرد. وجوه
مختلفی از عملکرد سرمایه را مختل نمود
و با ملتی ساخت. اما نتوانست بطور
کامل به وظیفه انقلاب اجتماعی که "یک
دگرگون سازی کامل اشکال متعارف
فعالیت مشترک در میان مردم است"
پاسخ دهد. طبقه کارگر پیش از آنکه
بتراند یک سازمان اجتماعی کار طراز
عالی تر و کیفی متمایز از آن سرمایه
داری ایجاد کند به سازمانی که بصورت
نهادی در جامعه ریشه بدهد و تکامل
خود پرویش را بر طبق مکانیزمهای درونی
اش طی نماید، از جایگاه اداره کننده
فرگید (که این هم تسبیح بود) پس زده
شد.

پس، با احتساب این ملاکها وضعیت طبقه کارگر در اتحاد جماهیر شوروی چگونه است؟ بدیهی است که بر اثر انقلاب اکتوبر و قرار گرفتن جامعه در مسیر دوران گذار طبقه کارگر به دست آوردهائی نائل شده و موقعیت اش نسبت به طبقه کارگر در جوامع سرمایه داری دارای تفاوت های است؛ در سازماندهی توزیع کار "بین رشته های مختلف که در نظام سرمایه داری بر مبنای قانون ارزش صورت می گیرد تغییراتی صورت گرفته است که یکی از نتایج اش حذف بیکاری از جامعه می باشد (البته بطور نسبی که بعداً به آن اشاره خواهیم شد)، برقراری تامین اجتماعی

و رفاه اجتماعی (با در نظر داشتن مبادگین تولید ناخالص داخلی در هر برهه زمانی، به این معنا که بررسی موقعیت یک طبقه بلحاظ موضوع مورد بحث با توانائی اقتصادی همان جامعه قابل سنجش است)، افزایش سهم پرداخت از درآمد ملی به طبقه کارگر و نظایر آن. با این وجود در اساسی ترین وجوهی که موقعیت یک گروه اجتماعی را در یک سیستم تاریخی معین تولید اجتماعی رقم میزند، موقعیت طبقه کارگر در جامعه شوروی کیفی متحول نگردیده است. طبقه کارگر با کسب قدرت سیاسی پورش به سرمایه را آغاز کرد. وجوه مختلفی از عملکرد سرمایه را مختل نمود و با ملتی ساخت. اما نتوانست بطور کامل به وظیفه انقلاب اجتماعی که "یک دگرگون سازی کامل اشکال متعارف فعالیت مشترک در میان مردم است" پاسخ دهد. طبقه کارگر پیش از آنکه بتواند یک سازمان اجتماعی کار طراز عالی تر و کیفی متمایز از آن سرمایه داری ایجاد کند، سازمانی که بصورت نهادی در جامعه ریشه بدهد و تکامل خود پرویش را بر طبق مکانیزمهای درونی اش طی نماید، از جایگاه اداره کننده تولید (که این هم تسبیح بود) پس زده شد. محاصل آنکه نقش طبقه کارگر در سازمان اجتماعی کار تغییری کیفی نمرده. کنترل کارگری به منبوت کارگری متحول نشد بلکه آن کنترل نیز زایل گشت.

در شوروی، از هنگامی (نیمه اول دهه ۱۹۳۰) که "معمول شدن سوسیالیسم" اعلام شد تا کنون در سازمان اجتماعی کار و "شیوه های دریافت" تغییراتی بوقوع پیوسته است. اما در تمامی این دوران اولاً سازمان اجتماعی کار نوع سوسیالیستی برقرار نشد. بی شک عملکرد های از حرکت سرمایه از جامعه رخت برست و برنامه ریزی مرکزی برقرار شد. لیکن برنامه ریزی مرکزی که بشکلی بورو کراتیک سازمان یافته بود، در هدایت سازمانهای کارگری قرار نداشت و کلاً منبوت کارگری بر آن اعمال نمی شد عمدتاً به حذف عملکردهایی از سرمایه منجر شد تا اینکه موجد سازمان کار طراز عالی تر شود. تاکید ارگان های برنامه ریز بطور عمده بر افزایش تولید قرار داشت تا دگرگون سازی کامل و از بیخ و بن سازمان اجتماعی کار. و در همین

<< بولشویسم را با فاشیسم مقابله کنید >>

موقفیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

راستا مداوما بر مدیریت نوع بورژوازی تأکید می‌شد. ثانیاً وضعیت فوق در يك نظام اقتصادی شکننده است و در دوران گذار نیوزی می‌تواند مدت زمان طولانی ادامه یابد. در شوروی، این وضعیت شکننده مداوماً در جهت ترقیت و تسلط عناصر سرمایه ای عمل کرد تا بدانجا که در طرح پرسترویکا جان‌سختی سازی کامل قانون ارزش در تمام جنبه ها از جمله در سازمان اجتماعی کار پیش بینی شده است. بهرحال در تمام این دوران نه دگرگونی کامل و ریشه ای در سازمان اجتماعی کار حاصل شد و نه اینکه اساساً نقش طبقه کارگر در این سازمان متحول شد. (هر چند این دو وجه از يك موضوع اند).

در سوسیالیسم، کار بطور سیستماتیک تنظیم خواهد شد، بر عکس سرمایه داری که از طریق قانون ارزش تنظیم می‌شود. بدین معنا که حاملین کار، کارگران، خود عهده دار تنظیم برنامه "کار" اند. در اینجا کار از طریق مکانیزم برنامه ای تنظیم می‌شود. اما هر نوع مکانیزم برنامه ای الزاماً نه سوسیالیستی است و نه می‌تواند بصورت مکانیزمهای درونی خود پر و سیستماتیزه نظام در آید. پیش شرط اینکه کار بطور سیستماتیک تنظیم شود (با ملاکهای سوسیالیستی)، به امری نهادی در جامعه تبدیل شود و شرایط ادامه و پیش روی اش متکی بر نظم درونی سیستم نوین گردد این است که حاملین کار خود تنظیم گران چنین سیستمی باشند. این پیش شرط در جامعه شوروی به عقب صحنه رانده شد. بین تنظیم گران کار و حاملین شکاف افتاد. نتیجه آنکه در جامعه شوروی هر چند برای تنظیم کار اهرمهای برنامه ریزی بکار افتاد اما اولاً امر برنامه ریزی تنظیم کار از همان ابتدا در تلفیق با معیارها و مکانیزمهای بورژوازی برد و قانون ارزش مستقیم و غیر مستقیم در این تنظیم دخیل بود. مهمتر آنکه هر چند چنین تلفیقی در ابتدای کار بالا بجا خود را تحمیل می‌کند اما رانستای برنامه ریزی در جهت استفاده هر چه بیشتر از اهرمهای بورژوازی قرار

گرفت و لذا مضمون سوسیالیزه نمودن تنظیم کار از طریق برنامه ریزی مخدوش می‌شد. ثانیاً نقش طبقه کارگر در سازمان اجتماعی کار وزن جمله تنظیم سیستماتیک کار تشیییری کیفی نیافت. برنامه ریزان از مجربان برنامه منفک شدند و امر برنامه ریزی هر چه بیشتر بوروکراتیک گردید.

یکی از مسائل تنظیم کار (هماهنگی با سایر عوامل برنامه ای) اختصاص نیروی کار به هر شاخه از تولید طبق نقشه معین است. در سرمایه داری، این تخصیص از طریق قانون ارزش انجام می‌شود که از نتایج پیش وجود بیکاری در جامعه، بهر رفتن پتانسیل "نیروی کار" اجتماعی و غیره است. سوسیالیسم، با اختصاص برنامه ریزی شده هذقمند "نیروی کار" به شاخه های تولید بر بیکاری فائق می‌شود، بازده کل کار اجتماعی را به منتها درجه بالا می‌برد و غیره. در جامعه شوروی در این مورد نیز بنا به آنچه که در پاره تنظیم سیستماتیک کار عنوان شد، هر چند در پاره ای موارد دست آوردهائی وجود داشته است، لیکن این دست آوردها ناقص، بعضاً متناقض و مهمتر شکننده بوده است. بعنوان مثال، مساله بیکاری و افزایش فوق العاده بار آوری کار اجتماعی را که باید ثمره تنظیم سیستماتیک کار باشد. در نظر بگیرید. در شوروی، با وجود آنکه در مقایسه با سرمایه داری مساله بیکاری وجود ندارد، اما این يك دستاورد ناقص و در عین حال پوشیده با تیبینات بوروکراتیک است. حل بوروکراتیک مساله بیکاری خود به تناقضی در دستگاه تنظیم سیستماتیک کار دامن زده و آن کاهش بار آوری کار است. اگر از برخی از جنبه های بیکاری همچون فقدان فرصت اشتغال در پاره ای نقاط بیهوده برای زنان و نیز آن فاصله زمانی که کارگر در جستجوی کار بیکار باقی می‌ماند، صرفنظر کنیم. یکی از مؤثره پوشیده بیکاری در جامعه شوروی تراکم "نیروی کار" در برخی رشته ها و مؤسسات است و این در حالی است که در مناطقی

کمبود "نیروی کار" وجود دارد. چنین تنظیمی سبب شده است که بار آوری کار در جامعه شوروی در سطح پائینی باقی بماند و پتانسیل "نیروی کار" اجتماعی بهتر برود. و این همه بدلیل برنامه ریزی بوروکراتیک و ناقص است که مدیریت بورژوازی در فقدان عملکرد تام و تمام مکانیزمهای سرمایه داری از یکطرف و فقدان مکانیزمهای کارآمد برنامه ریزی سوسیالیستی از طرف دیگر به پیش می‌برد. در رابطه با تراکم "نیروی کار" و سطح پائین بار آوری کار، تحقیقات مختلفی از سوی اقتصاد دانان شوروی انجام پذیرفته است. یکی از این تحقیقات مدلل می‌سازد که در ۹ روز آخر هر ماه سطح تولید بسیار بیشتر از ۱۴ روز اول است. این نسب در صنایع اسباب ماشینی ۲/۶ برابر، در واگن سازی ۱/۹ برابر و در صنایع وسایل کشاورزی از قبیل تراکتور و کمباین سازی ۱/۸ برابر است. (۵) در توضیح این مساله گفته می‌شود فقدان برنامه ریزی سیستماتیک در تأمین پورق سفارشات مؤسسات (مواد خام، واسطه ای و...) که سبب اختلال در تنظیم متناسب تولید است، منجران را بر آن وامی دلرد که همواره کارگر اضافی در استخدام داشته باشند. توضیح هر چه که باشد، يك موضوع مسجل است. تنظیم سیستماتیک کار و اختصاص "نیروی کار" به هر شاخه از تولید طبق نقشه معین نتوانسته است بصورتی مؤثر و کارآمد به امری نهادی تبدیل شود.

پیش تر (در فصل قبل) متذکر شدیم که مدیریت این دستگاه برنامه ریزی در کنترل کارگران نیست. جنبه های متعددی از این دستگاه مدیریت بورژوازی و اداره کنندگانش بوروکراتها و تکنوکراتها هستند. پس در اینجا بحث مدیریت کارگری مطرح نیست ولی در رابطه با مشارکت کارگران در تنظیم تولید و سازمان اجتماعی کار (بجز نقشی که کارگران در مقام تولید کننده ارزش ها دارا هستند) وضعیت چگونه است؟ در فقدان موجودیت شورهای کارگری، بصورت واقعی، تنها سازمان فوده های کارگران اتحادیه های کارگری است. بر طبق موازین رسمی و مدون، این اتحادیه ها در برخی امور مدیریت که مستقیماً مربوط به کارگران و تنظیم کار می‌شود، دخیل اند و مشارکت دارند.

درهانت نیز غی نوانسته است بطور اساسی از جامعه سرمایه داری متمایز باشد. با این حال در اینجا نیز به تبع اختلاف در عملکرد سرمایه در سازمان اجتماعی کار، جنبه های از عملکرد سرمایه ای شیوه های درهانت نیز مختل شده، در مواردی منتهی شده، بدون آنکه شیوه ای کارآمدتر و با مکانیزمی پایدار جایگزین آن شده باشد.

در دوره های مختلف (بمعنا زمانی) شیوه های درهانت، استواری از روشهای مستقیماً سرمایه داری در تلفیق با عناصری از روش برنامه ریزی شده بوده است. در اساس هرچند "بازار کار" به تبع سلب مالکیت خصوصی رسماً منتهی شده است، اما مکانیزمهای "بازار کار" در تنظیم "شیوه های درهانت" در پشت امر برنامه ریزی عمل کرده است. در دوره هائی حتی شیوه های بیغایت عقب مانده سرمایه داری جهت افزایش سریع تولید بکار گرفته شد.

با آغاز برنامه های سریع صنعتی شدن در اوائل دهه ۱۹۳۰ شیوه قطعه کاری فردی وجه مسلط شیوه های درهانت شد. در این دوره قطعی - کاری جمعی مورد انتقاد واقع بود و شیوه های وقت - کاری بشدت مورد تهاجم. در سال ۱۹۳۶، شیوه های درهانت ۷۶ درصد کارگران صنعتی از طریق قطعه کاری فردی صورت می گرفت. علاوه بر آن بمنظور تعیین ملاکهای پرداخت دستمزد - در این دوره - ۱۹۰۰ مقیاس دستمزد متفاوت وجود داشت. (۷) دامنه وسیع مقیاس دستمزد، دامنه اختیار عمل مدیران را در مقابل کارگران بشدت افزایش می داد. آنچه که بمنوان "خلاف کاری" نامیده می شود بر اساس تقابل مدیران رواج داشت. به کارهای مشابه با توجه به دامنه پهن مقیاس دستمزد، پرداختهای متفاوت صورت می گرفت. هیچ قانون و مقرراتی در رابطه با تعیین حداقل دستمزد وجود نداشت و فقدان آن بعلاوه عملکرد غیر رسمی قانون عرضه و تقاضا در مورد "نیروی کار"، وضعیت دستمزدی و معیشتی کارگران غیر تولیدی را وخیم نمود. این سیستم به انجماد گزیده بود که در سال ۱۹۵۶ تغییراتی در "شیوه های درهانت" صورت گرفت. این تغییرات بر آن بود که مکانیزمهای کارآمد تر

آنهم زمانی که مدیریت کارگری برقرار نیست لیکن مدیران در اتحادیه ها مشارکت دارند، عملاً دامنه اختیارات مدیران را در مقابل کارگران گسترش داد و مدیران از نوعی خود مختاری در مقابل اتحادیه ها برخوردار شدند.

مجموعه شرایط فوق، یعنی کلاً نقش کارگران در سازمان اجتماعی کار، کارگران را با "برنامه" و "مدیریت" بیگانه نموده و بی تفاوتی را در میان آنان دامن زده است. "بیگانگی" با تولید "به" غیبت، "از زیر کار در رفتن"، "مستی" و غیره و غیره که این روزها از سوی رهبری حزب نیز شنیده می شود (البته بمنظور توجیه بهره گیری بیشتر از قانون لرش و بازاری کردن "کار" یعنی ایجاد "بازار کار") مسائلی واقعی است که ریشه در نقش طبقه کارگر شوروی در سازمان اجتماعی کار دارد.

وبالاخره بنا بر جای طبقه کارگر در سیستم تاریخاً معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسباتش با وسائل تولید و بر حسب نقش اش در سازمان اجتماعی کار است که "شیوه های درهانت" و میزان سهم اش از ثروت اجتماعی مشخص می شود. توضیح گروه های اجتماعی و موقعیت طبقه کارگر تنها با این آخرین تک عامل تعریف طبقات، توضیح عامیانه از سوسیالیسم و توضیح سوسیالیسم بنا بر عوامل توزیعی است. موقعیت طبقه کارگر در اتحاد جماهیر شوروی بر اساس آن عواملی که پروسه کار و تولید و سازمان اجتماعی کار را مشخص می سازد باید سنجیده شود. با این حال این عامل آخری نیز در ارتباط و وابسته با سایر عوامل عمل می کند. هر چند طی دوران های کوتاه مدت بخشی از این عامل که به کمیت درهانت و سهم در ثروت اجتماعی باز می گردد می تواند از یک استقلال نسبی برخوردار باشد. بر این اساس "شیوه های درهانت" طبقه کارگر در دو جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی که بر پایه دو نوع از سازمان اجتماعی کار و دو نقش اساساً متفاوت طبقه کارگر قرار دارد، باید بطور اساسی با یکدیگر متفاوت باشد. (۵) در اتحاد جماهیر شوروی به تبع عدم استقرار یک سازمان اجتماعی کار طرز عالی تو و نوعاً متمایز از سرمایه داری و تغییر اساسی نقش طبقه کارگر، شیوه های

درعمل، اما، انفعال بر اتحادیه های کارگری مستولی است. اتحادیه های کارگری که بر اساس رشته های صنعتی سازمان یافته اند تمام پرسنل و کارکنان آن رشته صنعتی از جمله مدیران رشته مربوطه را شامل میشوند. مجمع تمامی پرسنل یک رشته صنعتی در اتحادیه بر طبق این نظریه استوار است که در شوروی طبقات متخصص وجود ندارد و کارکنان یک رشته صنعتی - در هر رده - تماماً مزدبگیر دولت اند، دولتی که از آن خود آنها است. ساخت درونی اتحادیه ها رسماً دمکراتیک است و مبتنی بر انتخابات، اداره مرکزی کل اتحادیه ها (AUCCIU) نیز در یک کنفرانس ملی (با شرکت نمایندگان تمامی اتحادیه ها) انتخاب میشود. در عمل اما چه بمعنا وجود مدیران در اتحادیه و چه توصیه های حزب در مورد انتخابات (علاوه بر دخالت های مستقیم)، عملاً نمایندگان "انتخابی" نمایندگان مورد تأیید حزب اند. گفتنی است که در طول سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۴ فقط یک کنفرانس ملی برگزار شد و حق مذاکرات دسته جمعی مابین مدیریت و اتحادیه ها نیز تا سال ۱۹۵۴ نسخ شده بود. وظایفی که اتحادیه ها برعهده دارند شامل دو بخش اصلی است. اول، وظیفه اساسی اداره مرکزی کل اتحادیه ها و نیز وظیفه مقدم هر اتحادیه عبارت است از بسیج و ترغیب کارگران در راه تکمیل برنامه تولید، ایجاد "رقابت سوسیالیستی" مابین کارگران جهت افزایش تولید و فرارفتن از سطح برنامه و کلاً در راه اجرای سیاست های حزب و دولت. دوم وظیفه حمایتی از کارگران و کلاً فعالیت در راه ارتقاء امور رهایی و آسایش کارگران - در مجموع وظیفه دوم تحت شعاع وظیفه اول قرار داشته است. توضیح آن، همان توضیح آشناست: کارگران در مقابل دولت خود نیازی به حمایت ندارند، بسیج و ترغیب کارگران جهت تکمیل "برنامه کارگری" خود فی نفسه حمایت از کارگران است. بهرحال، اگر وظیفه حمایت از کارگران از سوی اتحادیه ها، تمام و کمال، نیز دنبال میشد، تنها اتحادیه ها در مقام اجرای وظیفه صنفی شان قرار می گرفتند و این پیمانی مشارکت کارگری در اداره امور تولید نیست. قرارگرفتن وظیفه ترغیب کارگران در رله اجرای سیاست های دولت بجا به وظیفه محوری اتحادیه ها

<< براساس گزارش به راست دو تفاهل با نهیلیسم >>

موقعیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

وجدیدتر سرمایه داری را (در تلفیق با مکانیزمهای برنامه ریزی) بخدمت گیرد . ارگانی مرکزی جهت تعیین جدول دستمزدها شکل گرفت. معیارهای اندازه گیری دستمزد (با بهره گیری از روشهای نسبتاً پیشرفته تر بورژوازی) تدوین شد. حد اقل دستمزد مشخص گردید. از امتیازات قطعه کاری فردی کاسته شد و در عوض تا حدودی روش قطعه کاری جمعی بخدمت گرفته شد. روش وقت کاری مورد توجه قرار گرفت. طرحی برای درجه بندی نمودن کار کارگران همانند طرح طبقه بندی مشاغل مورد اجرا گذاشته شد که جایگزین تعدد مقیاس دستمزدها در دوره قبل شد. مبنای پرداخت دستمزد (در سطح جامعه) بر اساس تکمیل برنامه در تلفیق با میزان تولید قرار گرفت (در دوره قبل این مبنا فقط بر اساس تکمیل برنامه قرار داشت) . بعداً، بنابرینال طرح اصلاحات کامیونیکس و با توجه به پائین بودن ازدهی کار ، باز تغییرات دیگری در "شیوه رپا فنت" بعمل آمد. مبنای تکمیل برنامه بری پرداخت دستمزد کنار گذاشته شد و فقط حجم تولید بعنوان مبنا بکار گرفته شد . برای ترغیب کارگران در جهت افزایش بهره وری کار، برگزارد های قراردادی کار در هر مؤسسه (که این خود متناسب بود با طرح استقلال بیشتر بنگاهها که ما در آن زمان اجرا نشد) شروع به شکل گیری بود. در تلفیق با " طرح طبقه بندی مشاغل " که بیشتر به اجرا درآمده بود، دریافتی اعضاء هر یگارد وابسته بود به نتیجه نهائی تولید (که صورت کمی مورد سنجش قرار می گرفت) . این روش نیز در عمل با مشکلاتی مواجه شد . اولاً بن بحث مطرح است که چرا باید دریافت کارگران ه عواملی گره بخورد که در اختیار آنها نیست. این معنا که اولویت هائی که برنامه ریزی برای شته هائی از فعالیت اقتصادی قائل می شود حلاً امکان افزایش تولید در آن رشته ها را با شتوانه مادی (اختصاص بودجه و غیره) ضمیم می کند و لذا عدم افزایش تولید در رشته ای که در اولویت قرار ندارند، علت اثن کم کاری

بر یگاردهای کار نیست که از این بابت کارگران متضرر شوند (پرداخت کمتری به آنها صورت بگیرد) . همچنین بسیاری از اختلالات در امر تولید مربوط به فقر سازماندهی کار و برنامه ریزی است در اینمورد نیز چرا کارگران متضرر شوند ؟ ثانیاً این شیوه پرداخت دستمزد عملاً تناقضی را در سطح عمرمی اقتصاد دامن زده است که خود یکی از زمینه های اصلاحات پرسترویکا در مورد دستمزدهاست و آن بدین ترتیب است : در حساب داری هزینه های هر مؤسسه مبنی اختصاص یافته به دستمزد میزانی مشخص است که از سوی برگان برنامه ریزی مشخص شده است لذا میزان دستمزدها برای هر مؤسسه داری سقفی پرنی است . در حالیکه " شیوه دریافت " برگاردهای کار با تولید نهائی هر مؤسسه گره خورده است. این تناقض (در تلفیق با سایر مسائل اقتصادی) زمینه ای شده است تا حزب روش دیگری را در مورد " شیوه های دریافت " پیشنهاد نماید که مستقیماً " شیوه های دریافت بورژوازی را جایگزین شیوه های کنونی کند. به این مود بعداً اشاره خواهد شد. همانگونه که مشاهده شد ، در تمامی این دوره ها هر چند روش های مختلفی در پرداخت دستمزد بکار گرفته شد ، اما اولاً تمامی این روش ها تلفیقی بوده است از روش های معمول سرمایه داری با عناصری از مکانیزم برنامه ریزی . ثانیاً جنبه عملکرد برنامه ای شیوه های دریافت (برنامه مبنای روشی نوعاً متمایز از مکانیزمهای سرمایه داری و نه هر نوع برنامه) غیر کارآمد و بی ثبات بوده است. ثانیاً این روشهای تلفیقی هر یک پس از دوره ای با مشکلات و معضلات عمی روبرو شده ، منجمد گردیده و به بن بست رسیده است. نتیجه آنکه در دوره بعد - به تبع روند عمومی حرکت جامعه - تصحیح هر روش با گسترش دامنه عملکرد مکانیزمهای سرمایه داری بوده است .

موضوع دیگری که به تبع شیوه دریافت باید مورد توجه قرار بگیرد سهم گروه های

اجتماعی از ثروت اجتماعی و اختلاف " در آمدها " است . در یک جامعه در حال گذار ، هر چند هنوز اختلاف درآمدها وجود دارد ، اما همانگونه که در ابتدا گفته شد این اختلافات بسیار محدود است و مرتباً باید محدودتر شود . در اتحاد جماهیر شوروی هر چند اختلاف درآمدها در مقایسه با جوامع سرمایه داری محدودتر است. اما این در اساس مقایسه ای بیجا است. جامعه در حال گذار را باید با مکانیزمهای همان جامعه محک زد. بر این اساس می توان گفت اختلافات فاحشی - رسمی و غیر رسمی - ما بین گروههای اجتماعی وجود دارد که خود حاصل نحوه سازماندهی سازمان اجتماعی کار و شیوه های دریافت است. مکانیزم منویت و شیوه های دریافت بگونه ای بوده است که تفاوت در آمد را مابین کارگران از یکسو و مابین کارگران و مدیران - با دامنه وسیعتر - از سوی دیگر دامن می زد. اختلاف درآمد مابین کارگران را در سزود عمده زور می توان بیان کرد : به کار مشابه پرداخت متفاوت صورت می گرفت و بر مبنای اولویت گذاری رشته هائی در هر دوره مابین در آمد کارگران متعلق به رشته های اقتصادی تفاوت وجود داشت. در سالهای ۵۶ - ۱۹۳۲ تفاوت پرداخت به کارگران نسبتی حدود ۱ به ۴ را تشکیل می داد که در دوره بعد با تغییر روشهای پرداخت از این نسبت کاسته شد . همچنین دریافتی کارگران روستائی (ساخوز) نیز در همان دوره بطور متوسط بالغ بر ۵۰ درصد متوسط دریافتی کارگران شهری بود . با این وجود تفاوت ساسی در حجم دریافت ها را باید در تفاوت میزان دریافت کارگران و کلاً توده های شوروی با میزان دریافت مدیران جستجو کرد. مطابق با تحقیقی که از سوی اقتصاددانان شوروی بعمل آمده است اختلاف در آمد ده درصد پائین جامعه با ده درصد بالای جامعه در سال ۱۹۶۶ بیش از ۷ به ۱ بود. همین نسبت برای ۵ (پنج) درصد بالا و ۱۰ درصد پائین بالغ بر ۱۰ به ۱ بوده است . (A) این نسبت ها در سالهای بعد بحاظ آمار رسمی کاهش یافته است . با این حال آمار فوق هنوز گویای اختلاف در آمد واقعی گروههای اجتماعی در جامعه شوروی نیست . اگر مقایسه تفاوتهای فوق با یک الی دو

بنگاههای تولیدی تدوین شده است - در روند استقلال بنگاهها - تنظیم "نیروی کار" یعنی توزیع "نیروی کار" به شاخه های مختلف فعالیت ، در اختیار مدیران موسسات قرار خواهد گرفت . حق استخدام و اخراج در اختیار بنگاهها قرار می گیرد و بنگاهها - بنا به اصل استقلال شان - با یکدیگر برای بدست آوردن "نیروی کار" به رقابت می پردازند . "نیروی کار"ی که از این پس بر اساس "قیمت اش" در بازار ارزهایی می شود . چرا که در سیستم دستمزدها نیز تغییر اساسی داده می شود . تنظیم دستمزدها از حالت برنامه ای (در حدودی که وجود داشته است) خارج شده و به درآمد ناشی از فروش " کالا" در بازار وصل میشود . بدین ترتیب دستمزدها نیز خود خصنت قیمت "نیروی کار" را بتمام معنی بخود خواهد گرفت . گورباچف می گوید : " حجم پرداخت دستمزدها هر موسسه باید مستقیماً به درآمد حاصل از فروش تولیداتش مربوط گردد ... این برخورد نه تنها در قبال صنایع سبک ، بلکه در دیگر صنایع نیز باید پی گرفته شود." (۹) بنا بر آنچه که گورباچف نیز به آن اشاره کرده است ، تحول در " شیوه های دریافت" کارگران منحصر به صنایع سبک نبوده و کل موسسات را شامل میشود . بجز این نیز امکان نداشت که طرحی برای ایجاد "بازار" تدوین نمود که فقط شامل بخشی از فعالیت های اقتصادی باشد . کالاتی شدن تولید الزماً باید بصورت گسترده و همه جانبه تمقیب شود تا بتواند نتایج محوری طرح پرسترویکا را جامه عمل بپوشاند . از جمله این موارد ، کالاتی شدن "نیروی کار" بطور کامل است که با تغییرات فوق به انجام می رسد .

پیش بینی تدوین گران پرسترویکا این است که نتایج حاصل از این تغییرات بتواند به تناقضاتی که در سازمان اجتماعی کار و شیوه های دریافت وجود دارد خاتمه بخشد ، یعنی کلاً آنها را بورژوازی نماید . در صورتیکه پرسترویکا به این هدف نیز بطور کامل نائل شود ، تازه جامعه شوروی همانند هر جامعه سرمایه داری دیگر وارد آن مداری می شود که بقول انگلس (۱۰) این مساله نیز " کاملاً همانند هر مساله اجتماعی دیگر حل می شود ، یعنی از طریق

(کار مازاد) ، قابل توضیح است . حال ، با توجه به آنچه که در رابطه با سازمان اجتماعی کار ، شیوه های دریافت و موقعیت گروه های اجتماعی مطرح شد و با توجه به مشکلات و معضلات موجود در جامعه شوروی روشن می شود که زمینه های مادی برنامه پرسترویکا چیست و تکامل کدام جنبه از اقتصاد شوروی است . همان عوامل موجود که سبب طرح تغییراتی در سازمان اقتصادی همچون " استقلال بنگاهها " ، بهره گیری از روابط پولی - کالاتی ، احتساب حسابداری هزینه ها بر روش بورژوازی و ... و در یک کلام حاکم نمودن قانون ارزش بر فعالیت های اقتصادی شده است ، باعث سبب پیشنهاداتی در تغییر شرایط سازمان اجتماعی کار و شیوه های دریافت نیز بوده است . در این مورد مشخص ، بیشتر به معضلات ناشی از روش های کنونی تنظیم کار و شیوه های دریافت اشاره شد . روش هایی که کارائی لازم را در خود ندارد ، با تناقض روبرو است و سبب کاهش بارآوری کار اجتماعی شده است . برنامه پرسترویکا در این باره - در تلفیق با سایر اجزایش - تعیین تکلیف با روشهای امتزاجی غیر کارآمد و تکمیل روند تقویت عناصر سرمایه داری در عرصه های مختلف تا مسلط نمودن عملکردهای قانون ارزش در تنظیم "نیروی کار" ، ایجاد "بازار کار" و نطباق کامل دستمزدها با دستمزدهای جوامع بورژوازی است .

در بخش قبل پیرامون جایگاه مدیران ، تکنوکراتها و بوروکراتها ، متذکر شدیم که پرسترویکا از دامنه عملکرد و اختیارات مدیران کم نمی کند بلکه این اختیارات را در جهت عقلانی نمودن تولید بروش بورژوازی با قوانین بازار - با قانون ارزش - پیوند می زند . در رابطه با شیوه های دریافت نیز همین حکم صادق است . یعنی شیوه های دریافت مدیران که اکنون بر طرق گوناگون مستقیماً غیر اقتصادی متکی است به عوامل مستقیماً اقتصادی ، یعنی به درآمد موسسات و سود حاصله وصل می شود که خود بخشی از تلاش حزب در جهت کالاتی نمودن فعالیت های اقتصادی است . عین همین روش در رابطه با کارگران و دستمزدها پیش بینی شده است . بر طبق طرحی که برای افزایش بهره وری تکه تکه

درصد بالای جامعه انجام پذیرد این نسبت تفاوتها بطور فوق العاده ای افزایش نشان خواهد داد . در این مورد آمار رسمی وجود ندارد . ثانیاً ارقام رسمی گویای تفاوت واقعی گروههای اجتماعی نیست . چرا که استفاده از بسیاری امکانات و دریافت های فوق العاده در زمره حقوق دریافتی مدیران محسوب می شود . مدیران ، یغایه یک گروه اجتماعی ، حق استفاده از اتومبیل ، آپارتمان مناسب ، استفاده از ویلا ، مخارج مسافرت ، سترسی به کالاهای کمیاب ، هتل های خصوصی ، اکت های دسته حواله بانکی ، و غیره و غیره را ادراحتند . این " دریافت های واقعی" اما جزء حقوق دریافتی مدیران ثبت نمی شود . به این میست می توان دریافت های غیر قانونی از قبیل شوه و ارتشاً ، پذیرش باصطلاح هدیه چاشنین و مقابل کاری که انجام می دهندرا اضافه نمود . مبارت دیگر بخش قابل توجهی از حجم دریافت های واقعی مدیران در حسابداری هزینه های ملی ، و لذا حسابداری هزینه های هر مؤسسه ، در ارقام مربوط به دستمزدها و حقوق گنجانده نمی شود . بلکه ر سایر ارقام هزینه های عمومی - همانند هزینه های خدمات عمومی و غیره - محاسبه می شود . بنه روشن است که در یافتهای غیر قانونی خارج از این مدار حسابداری است . آن دریافت های که در دوران گذار تحت عنوان "حقوق بورژوازی" طبقه می می شود فقط بخشی - آنهم بخش اندکی - دریافت های واقعی مدیران در اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می دهد . پس آن سهم مازاد بر حقوق بورژوازی " معمول در دوران گذار که نیران آنرا تصاحب می کنند از کجا ناشی می ودو ریشه در چه دارد ؟ قبلاً به این سؤال پاسخ ده ایم . مدیران بدلیل نقش شان در سازمان بنماعی کار ، بدلیل نقشی که در اداره و کنترل بید دارا هستند آنچهان جایگاه متمایزی متمایز از طبقه کارگر) " در یک رژیم معین تصاد اجتماعی " کسب کرده اند که می توانند . محدوده ای " کار گروه دیگر را تصاحب خود آورد." از آنرو بخش قابل توجهی از دریافت ی واقعی مدیران ، نه در چارچوب توزیع بر سب " حقوق بورژوازی " معمول در دوران گذار که بر حسب تصاحب کار گروه های دیگر ، نی بر حسب تصاحب مازاد اقتصادی جامعه

<< بزنی ۸ گراش به راست در فغان با مهنس >>
موقفیت طبقه کارگر در جامعه شوروی

توازن تدریجی اقتصادی میان عرضه و تقاضا ، و این آنچنان راه حلی است که خود همیشه مسانه را از نو مطرح میسازد . یعنی هیچ راه حلی بدست نمی دهد .

پادداشتها

۱ - نین ، ابتکار عظیم
 ۲ - مفهوم مالکیت خصوصی و مالکیت اجتماعی در بخش مفهوم سوسیالیسم از نین سنسنه مقالات در نشریه سوسیالیسم شماره ۶ درج شده است .

۳ - بهنوان نمونه ای از این جریانات سیاسی می توان از جریان کمیته اجرائی نام برد که با ارائه ملاکی عامیانه و آشفته از طبقات و فشار اجتماعی عملاً " سرمنشا طبقاتی " انحرافات در جامعه شوروی را منشوش می کند . این اغتشاش آفرینی در تمام تحلیل های کمیته اجرائی در مورد موضوع بحث وجود دارد . بهنوی بنده معادل می توان به نشریه شماره ۲۲۴ این جریان اشاره کرد . کمیته اجرائی بدستی مطرح می کند که " پیش شرط هر نقد سوسیالیستی از انحرافات جامعه شوروی مستلزم این است که نشان داده شود این انحرافات ریشه در منافع طبقاتی کدام قشر و طبقه دارد . " اما این جریان در طرح پاسخ اش نشان می دهد که درکی از " قشر و طبقه " اجتماعی ندارد . کمیته اجرائی که می خواهد پاسخ دهد این انحرافات (صرفنظر از تبیین اش در مورد انحرافات) ریشه در منافع طبقاتی کدام قشر و طبقه دارد به " بخشی از خلق شوروی " اشاره می کند که از " حقوق بورژوازی " برخوردارند و می نویسد: بخشی از این خلق هم اکنون در اتحاد جماهیر شوروی ، خود از این " حقوق بورژوازی " بهره می برند و مدافع آن هستند و پسندبران " افق محدود حق بورژوازی " هستند . بنیان اساساً کسانی هستند که از امتیازات کار فکری بهره مندند یعنی بسیاری از مقامات و کارمندان دستگاه دولتی ، بوروکراتهای حزبی ،

مهندسین ، مدرسان ، هنرمندان ، استادان دانشگاه و ...

این پاسخ کمیته اجرائی تنها سرپوش گذاردن بر " سرمنشا طبقاتی " انحرافات از کار در می آید و نه نشان دادن آن . چرا ؟ چون اولاً گروههای اجتماعی صرفاً از طریق یکی از مشخصه های آن یعنی " شیوه دریافت " از یکدیگر متمایز می شوند . کمیته اجرائی " قشر و طبقه " را تنها در حیطه توزیع درآمد (شیوه دریافت) تعریف می کند و این خود بخود کار را به مسکوت گذاردن مسائل بسیار اساسی همچون نقش گروههای اجتماعی در سازمان اجتماعی کار می کشاند . ثانیاً در همین حیطه نیز درکی ناقص ارائه می دهد و " شیوه دریافت " را که یک موضوع اقتصادی و کیفی است تنها در حجم (میزان ، مقدار) دریافت خلاصه می کند . ثالثاً از " حقوق بورژوازی " تعریفی توجیه گرایانه بدست می دهد . ادامه برخی " حقوق بورژوازی " در حیطه توزیع محصولات مصرفی در دوران سوسیالیسم شامل هر نوع " دریافتی " که در " سوسیالیسم واقعاً موجود " توجیه می شود ، نیست . محدوده " دریافت " گروههای صاحب اقتدار و امتیاز در شوروی با تمسک به ادامه " حقوق بورژوازی " در دوران سوسیالیسم می تواند توجیه شود . " حقوق بورژوازی " در این دوران آنچنان بی در و بیگری نیست که هر دریافتی " در هر سطح از " اختلافات اجتماعی " را بتوان با آن توضیح داد . ماحصل آنکه کمیته اجرائی از پاسخ به " سرمنشا طبقاتی " انحرافات باز می ماند و رشته های شغلی را جایگزین گروههای اجتماعی می نماید . ردهبف نمودن یکسری رشته ها شغلی از قبیل مهندسین و غیره و گنجانن " مدرسان " در میان آنان تنها به این درد می خورد که " سرمنشا طبقاتی " انحرافات کم و گور شود . و نیز توضیح گروههای اجتماعی صرفاً بر حسب شیوه دریافت (آنهم بنحوی که مشاهده شد) فقط دارای این خاصیت است که به اصل موضوع یعنی اینکه کدام گروه اجتماعی اداره کننده تولید است ، که بر حسب نقش اش در سازمان اجتماعی کار مشخص می شود ، نزدیک نشد .

۴ - نین ، ابتکار عظیم

۵ - به نقل از الک نرو ، سیستم اقتصاد شوروی . چاپ سوم ۱۹۸۶ انتشارات

- Allen and Unwin, Inc.
- ۶ - " شیوه های دریافت " در یک جامعه سوسیالیستی و تفاوت اساسی آن با سرمایه داری در بخش مفهوم سوسیالیسم در شماره هفتم نشریه سوسیالیسم توضیح داده شده است .
- ۷ - به نقل از الک نرو همان منبع
- ۸ - همان
- ۹ - گورباچف ، گزارش سیاسی به کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی
- ۱۰ - انگلس ، مساله مسکن

گرامی یاد یاد بخون پییدگان ...
 محمد جواد عرفانیان
 کبر پارسا کیا
 محمد امین نورخی
 مسعود رحمتی
 حسن محمد پور
 علی نوروزی
 بهنام قاسم زاده رضوی
 جعفر (حر) رضائی
 ابراهیم کردی (شریف)
 مراد میرزائی (حیمر)
 اسعد یزدانی (شاهد)
 اسماعیل بزرگر
 فریدون پنهان ای
 فاطمه محمدی
 فردوس آقا ابراهیمیان
 خسرو گلسترخی
 کرامت دانشیان
 حمید رضا هزارخانی
 شهادت رهبرین خلق ترکمن
 شیر محمد درخشنده توماج
 عبدالکریم مختوم
 طوق محمد وحیدی
 حسین جرجانی
 و قربانیان فاجعه ۴ بهمن
 کاوه
 سس
 کیکاووس درودی (عباس پرولتری)
 اسکندر و هادی

دولت و قانون کار

معمول جوامع سرمایه داری که در امر کنترل و اداره سرمایه بین اختیار دولت و اختیار سرمایه داران خصوصی تعادلی نسبی وجود دارد و تحت چنین شرایطی سرمایه در گردش است و کارگران و سرمایه داران از سازمانیابی صنفی امثال اتحادیه های کارگری و سندیکا های کارفرومای بر خوردند ، بلکه بخش دولتی اقتصاد تسلط تام دارد . مضاف بر اینکه نه کارگر اتحادیه دارد و نه سرمایه داران . خلاصه موجود بایستی با دخالت مستقیم دولت پر شود بویژه شرایط بحران این نقش دخالتگر دولت را افزایش میدهد . چنین است که رابطه سه گوشه بین دولت ، سرمایه داران و کارگران بایستی به تنظیم مناسبی باجماد که دولت از یکسو ضمن تضمین امنیت سرمایه برای گردش یا کنترل سرمایه داران آنان را مطابق افق اقتصادی روز به سرمایه گذاری وا دارد و از سوی دیگر با تطبیع ، منکوب و سرکوب کارگران را به کار بیشتر و تولید بهتر وا دارد .

اهمیت تنظیم این مناسبات واقعی نیز منشاء تقلابی دولتیان برای تسریع در تصویب قانون کار در آستانه اولین سال اجرای برنامه ۵ ساله میگردد . تا بلکه بقول امامی کاشانی " رابطه کارگر و کارفرما رابطه پدر و فرزند و صمیمی باشد تا بلکه در ایران هم دیگر اعتصاب کارگری رخ نهد " . وی می گوید : " وقتی به اقتصاد ژاپن بعد از جنگ نگاه میکردیم به این جمله رسیدیم که در ژاپن کارگر اعتصاب نمیکند . در دنیا اعتصاب کارگری وجود دارد ولی در این کشور اگر هم باشد خیلی کم است و اگر هم کارگران ژاپن بخواهند این کار را بکنند ، ابتدا پارچه ای به بازو می بندند ولی کارش را تعطیل نمی کنند . وقتی به او می گویند چرا کارت را تعطیل نمی کنی ؟ می گوید کارخانه متعلق به ملت است و به خودمان تعلق دارد ، چرا به کشورم لطمه وارد سازم . این عمل یعنی ارزش به کار ... در اسلام

رابطه کارگر و کارفرما خشک نیست . در کشورهایی مثل ژاپن رابطه حاکم بین آنها رابطه پدر و فرزند و صمیمی است . نه این که کارفرما بخواهد از حق کارگر سوء استفاده کند و با اینکه کارگر نیز متقابلا دست به چنین کاری بزند " امامی کاشانی در نماز جمعه / چهارشنبه ۸ آفرماه)

چنین افاضات جاهلانه ای عجیب هم نیست . از اول هم قرار جز این نبوده که بورژوازی کارگر را جز برای کار کردن صمیمی بپنیرد . بویژه با فقر تکنولوژی برای بازسازی و توسعه بعدی اساساً به نیروی کار اتکاء دارند و معنای اعتصاب و اعتراض کارگری و اخلاف در برنامه غارت و چپاول را هم خوب می فهمند . پس تا آنجا که بتوانند در مناسبت کارگر و کارفرما سوابقهای اطمینان و اهرمهای کاهش فشار بوجود خواهند آورد و بدان رنگ حقوقی در قانون کار خواهند داد . از جانب دیگر رژیم اسلامی بنا به خصلت اش همواره بین روانی سیاسی و کارکردهای اقتصادی در زیر بنا تناقضاتی را حمل کرده است . بهرمان افتادن خط تولید که اساس برنامه ۵ ساله است ، مستلزم تضمین امنیت و گردش سرمایه است . در دولتهای سرمایه داری تمرکز در تصمیم گیری برای گردش سرمایه و اعمال کنترل بر آن ضروری است ولی خصلت متناقض رژیم اسلامی همواره این امکان تصمیم گیری متمرکز را از وی سلب میکند . وقتی جناح بندی های درونی رژیم در همه ارگانها انعکاس مییابد و در سطح کارخانه هم بین مدیریت با شوراهای اسلامی و شوراهای اسلامی با الحین های اسلامی اختلاف بروز میکند با وجود این ناموزونی برنامه بورژوازی مختل میگردد . قطب اختلاف میانه در این زمینه نیز تلاش میکند بیانگر منافع و بر آید همه جناحهایی باشد که به ضرورت برنامه ریزی متمرکز برای تامین منافع طبقاتی خویش قوف یافته اند . همچنین به جریان افتادن خط تولید ، نقش مدیون اقتصادی را هم بیش از پیش تقویت میکند . مدیران اقتصادی و کارگران سرمایه یکسوی دیگر تولید هستند . افراد تحصیل کرده و متخصص که آینده اقتصادی روشن برای ایران آرزو میکنند هم بدلیل موقعیت اجتماعی و هم بدلیل شناسایی شان با فرهنگ سرمایه داری نمی

توانند با تانجناریهای یک حکومت مذهبی کنار بییند و نقش فعالی داشته باشند . همین امر است که تلاش برای حل تناقضات درونی و هماهنگی بین اهرمهای ایندولوزیک در سازمانهای اقتصادی با مدیران و کارگران را مبرم میکند .

بنا بر این در یک کلام رژیم اسلامی بر سر اجرای برنامه ۵ ساله بازسازی در چنبره تضادهای درونی گرفتار است و جناحین حکومتی بر سر هر قانون و تبصره به زود آزمائی ادامه میدهد . همین قدر کافی است که کشمکش بر سر قانون کار در کنار همه قوانین و مصوبات این رژیم سرمایه داری جلوه ای از تناقضات درونی آن بر سر شیوه اداره تولید و ارزش اندوژی در سایه حکومت است . جناح مسلط میکوشد در جنگ و دعوی درونی بین مجلس شورای نگهبان مقاومت بورژوازی تجاری ، دلالان و واسطه گران را بر سر برنامه ۵ ساله و قوانین سیاسی - حقوقی اجرای آن بی اثر سازد ، به حذف رقبا در سیاست گذاری و پیاده سازی طرحها بپردازد ، به تشویق سرمایه داران بخش خصوصی صنعتی - تولیدی برای سرمایه گذاری ادامه دهد و با تنظیم رابطه دقیق بین کارگر و کارفرما به تعرض مجدد به حقوق کارگران دست زند تا هم امنیت سرمایه تضمین بیشتری بیابد و هم با یودگی کارگران از چیب آنان به تقلابی بازسازی ادامه دهند . مواد و بندهای قانون کار تک به تک مهم است ، چرا که چیل سرمایه داران سرنوشت همه کارگران صنعتی خدمائی و کشاورزی را رقم میزند . این قانون بالاخره بتصویب میرسد اما از قبل آن هیچ چیز نصیب کارگران نخواهد شد ! هر چه که رنگ و لعاب آن بیشتر باشد باز هم تنها یک کلام حرف حساب رو به کارگران خواهد داشت ، " بدم ، بدم و بدم " . بنا بر این مبارزه بر علیه قانون کار تجماعی حول مطالبات بر حق کارگری در چهار چوب یک قانون کار انقلابی امر دائمی جنبش کارگری خواهد بود . کارگران باید سرنوشتشان را خود رقم بزنند .

دولت - قانون کل

مشرفهای مادی و معنوی سرمایه گذاری را به سکوی تولید سوق دهند، میخوانند، با بازسازی اقتصاد، بازارهای جهانی را تسخیر کنند، بیگویند باید از نظر معنوی و هم از نظر علمی و کار پیشرو باشیم.

صرفنظر از بلند پروازیهای منحصر بفرد رژیم اسلامی، در دنیای واقعی نما حمل تناقضات و تضادهای درونی هر دم ناتوانی در تحقق رویاها و دست پازی به اهداف اعلام شده از سوی سران حکومتی را شدت می بخشد. ج. ا. با ساخت حکومتی و دستگاه ایتولوژیک هم پیکرش پری تحقق برنامه ۵ ساله باید بر تضادهای درونی فائق آید، شرایط را برای تمرکز تصمیم گیری در قدرت سیاسی مهیا کند و با رینائی در انطباق کامل با عملکرد سرمایه، الگوهای بازسازی را تجربه نماید.

پس جلوه از کشمکش درونی رژیم اسلامی تضاد مابین بخش دولتی با بخش خصوصی اقتصاد است. اگر چه رژیم پلخناظ سیاسی طی سالهای گذشته تلاش و وزید بر تضادهای حکومتی غلبه کند و بتدریج با تصفیه نندرتین جناحها قطب ائتلاف میانه رفسنجانی - خامنه ای را به فعال ماهشاء صحنه حکومت تبدیل کند، اما هنوز این قطب در نیمه راه تفرق اقتصادی باقی است و با برنامه ۵ ساله و با شعار حکومت کار، نه "حکومت شعار" است که برای سازمان دادن تولید و تک خطی اقتصادی سیاسی نهم برمیخورد.

در مقابل اما بخشی از سرمایه خصوصی - و در اینجا سرمایه تجاری، که طی سالهای گذشته سرمایه خصوصی در بخش تجاری بیشترین تراکم یافته است - که به افزایش سوسام آور نقدینگی ز راه تجارت و واسطه گیری طی سالهای جنگ و کود تولید دامن زد، امروز به مقاومت در مقابل برنامه ای برخاسته که اساس آن در سرمایه گذاری تولیدی است و نه تجاری. در واقع بخش تجاری که مقدار کلانی از نقدینگی را در خود نداشته ساخته است در شرایط فعلی به عنوان

پس عامل غیر قابل کنترل و حتی در موارد زیادی بازدارنده سیاستها و مانع اجرای برنامه های اقتصادی در آمده است. (کیهان ۲۰ آبان ۶۸)

این بخش تجاری که سخنگویان رسمی جناح مسلط حکومت آنرا مورد شکاکتی و مزاحنه قرار داده اند در واقع آن قشری از بورژوازی تجاری است که ولرد کننده کالاهای مصرفی قام شده میباشد. در حالیکه بخش دیگر بورژوازی تجاری بمقابه وارد کننده مواد خام، کالاهای واسطه ای باضافه ماشین آلات کارخانه و غیره منافع اش اساسا با منافع بورژوازی صنعتی در انطباق بوده و نفع اش در رونق اقتصادی که برنامه ۵ ساله بازسازی وعده آنرا میدهد جستجو میکند.

در حالیکه تولید مداوماً سیر کاهش داشته و به اعتراف کارگزاران رژیم نقدینگی بخش خصوصی طی سالهای اخیر ۷ برابر شده یعنی "از ۲ هزار و ۱۴۰ میلیارد ریال در سال ۵۶ به بیش از ۱۵ هزار و ۳۰۰ میلیارد ریال در پایان سال ۶۷ رسیده است" و دولت با تحمل هزینه های جنگی، با بحران ارزی و کسری بودجه دست بگریبان بوده است امروز با کیسه خالی ناچار است برای مقابله با کسری بودجه و مقابله با هزینه ها در عین اختیار دادن به بخش خصوصی نقدینگی بخش خصوصی را مهار کرده و با اعمال کنترل دولتی بخش خصوصی را در کار کرد اقتصادی در راستای اهداف اعلام شده دولت بنحوی قرارداد که زمینه همکاری متقابل فراهم شود.

با وجود اینکه یک رکن برنامه ۵ ساله آزاد گذاشتن بخش خصوصی - سرمایه صنعتی - و سرمایه گذاری آن در تولید که بیک معنا ایجاد شرایط اسکان مانور برای سرمایه های منفرد است اما در کشوری چون ایران کنترل دولتی از الزامات حرکت سرمایه در اصلی ترین مجراهای اقتصاد است. چرا که دولت مستقیماً صاحب حجم سنگینی از صنایع و کارگاههای بزرگ است اساس درآمد ارزی از بخش نفت که دولتی است حاصل میشود و لذا کنترل بر این منبع ارزی و چگونگی تقسیم آن در اختیار دولت است و همچنین دولت بمقابه دولت با اختیار مدیریت

اجرائی کشور، امر نظارت و کنترل را در همه ارکان جامعه عهده دار است و بانستی بطور لروگانیک در تصمیم گیری متمرکز که یک ضرورت حیاتی برای آتیه رژیم است نقش اول را ایفا نماید

علاوه بر کشمکش در حوزه اقتصادی، در سطح دستگاه قانونی و ایتولوژیک رژیم اسلامی نیز هنگامی تضادها بروز مییابد و قانون کار را نیز مشمول میگردد که از سال ۶۶ بعد از تصویب لایحه کار از سوی مجلس فقهای شورای نگهبان به رو در رونی با کمیسیون کار و امر اجتماعی مجلس و این کمیسیون با وزری اقتصادی - صنعتی دولت گذشته کشیده میشوند و شورای نگهبان بر مصوبات مجلس به بهانه اشکالات شرعی و قانونی قلم بطلان میکشد و با وجود بند و بست مابین کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس و شورای نگهبان و ارائه لایحه به مجلس برای تصویب - نقل به معنی از کیهان ۲۷ شهریور ۶۸ - باز هم لایحه با اشکالات شرعی و قانونی مواجه گشته و در این ایام صدای آقایان دولتمدار بلند میشود که: "حضرت امام صراحتاً فرمودند که دولت میتواند هر نوع قانونی را که در رابطه، کارگر و کارفرما صالح میدانند با توجه به اختیارات حکومتی که وجود دارد آنها را بگذرانند. متأسفانه این قانون رد شد و اکنون در کشور ما ۳ میلیون نفر کارگر وجود دارد که آنها با خانواده هایشان حدود ۱۳ میلیون نفر از اقشار این جامعه را تشکیل میدهد. حال که جنگ به پایان رسیده و میخواهیم تولید را رشد بدهیم باید بدانیم که یکی از عوامل موثر تولید، نیروی کار و کارگری است" (صالح آبادی، نماینده مشهد ۱۳ آذر ماه) حقیقت چنین است. دو مولفه اصلی در برنه اندازی چرخ تولید همواره رابطه متقابل سرمایه و کار است که تعیین آن در مناسبات بین کارفرما و کارگر تجسم مییابد. حجم مالکیت سرمایه های دولتی به دولت این نقش را میدهد که یکبار بمقابه کارفرما در مقابل کارگران عرض اندام کند و یکبار بمقابه قدرت مافوق بمقابه قدرت قانونگذار با مجری قانون در کارخانه یعنی کارفرما و در کنار وی با کارگران رود رو شده. این رود رو رونی و دخالت هنگامی زمینه عینی مییابد که در ایران نه بشیوه

دولت و قانون کار

معمول جوامع سرمایه داری که در امر کنترل و اداره سرمایه بین اختیار دولت و اختیار سرمایه داران خصوصی تعادلی نسبی وجود دارد و تحت چنین شرایطی سرمایه در گردش است و کارگران و سرمایه داران از سازمانیابی صنفی امثال اتحادیه های کارگری و سندیکا های کارفرمایی بر خورند ، بلکه بخش دولتی اقتصاد تسلط تام دارد . مضاف بر اینکه نه کارگر اتحادیه دارد و نه سرمایه داران . خلاصه موجود باپستی با دخالت مستقیم دولت پر شود بویژه شرایط بحران این نقش دخالتگر دولت را افزایش میدهد . چنین است که رابطه سه گوشه بین دولت ، سرمایه داران و کارگران باپستی به تنظیم مناسبی باجماع که دولت از یکسو ضمن تضمین امنیت سرمایه بری گردش با کنترل سرمایه داران آنان را مطابق افق اقتصادی روز به سرمایه گذاری وا دارد و از سوی دیگر با تنظیم ، منکوب و سرکوب کارگران را به کار بیشتر و تولید بهتر وادارد .

اهمیت تنظیم این مناسبات واقعی نیز منشاء تفرای دولتیان برای تسریع در تصویب قانون کار در آستانه اولین سال اجرای برنامه ۵ ساله میگردد . تا بلکه بقول امامی کاشانی "رابطه کارگر و کارفرما رابطه پدر و فرزند و صمیمی باشد تا بلکه در ایران هم دیگر اعتصاب کارگری رخ نهد" . وی می گوید : " وقتی به اقتصاد و این بعد از جنگ نگاه میکردیم به این جمله رسیدیم که در و این کارگر اعتصاب نمیکند . در دنیا اعتصاب کارگری وجود دارد ولی در این کشور اگر هم باشد خیلی کم است و اگر هم کارگران و این بخواهند این کار را بکنند ، ابتدا پارچه ای به بازو می بندند ولی کارش را تعطیل نمی کنند . وقتی به او می گویند چرا کارت را تعطیل نمی کنی ؟ می گوید کارخانه منطبق به ملت است و به خودمان تعلق دارد ، چرا به کشورم لطمه وارد سازم . این عمل یعنی ارزش به کار ... در اسلام

رابطه کارگر و کارفرما خشک نیست . در کشورهایی مثل ژاپن رابطه حاکم بین آنها رابطه پدر و فرزند و صمیمی است . نه این که کارفرما بخواهد از حق کارگر سوء استفاده کند و با اینکه کارگر نیز متقابلا دست به چنین کاری بزند" (امامی کاشانی در نماز جمعه / چهارشنبه ۸ آذر ماه)

چنین افاضات جاهلانه ای عجیب هم نیست . از اول هم قرار جز این نبوده که بورژوازی کارگر را جز برای کار کردن صمیمی بپذیرد . بویژه با فقر تکنولوژی برای بازسازی و توسعه بعدی اساساً به نیروی کار اتکاء دارند و معنای اعتصاب و اعتراض کارگری و اخلاف در برنامه غارت و چپاول را هم خوب می فهمند . پس تا آنجا که بتوانند در مناسبت کارگر و کارفرما سرباپهای اطمینان و اهرمهای کاهش فشار بوجود خواهند آورد و بدان رنگ حقوقی در قانون کار خواهند داد . از جانب دیگر رژیم اسلامی بنا به خصلت اش همواره بین رویهای سیاسی و کارکردهای اقتصادی در زیر بنا تناقضاتی را حمل کرده است . بجهان افتادن خط تولید که اساس برنامه ۵ ساله است ، مستلزم تضمین امنیت و گردش سرمایه است . در دولتهای سرمایه داری تمرکز در تصمیم گیری برای گردش سرمایه و اعمال کنترل بر آن ضروری است ولی خصلت متناقض رژیم اسلامی همواره این امکان تصمیم گیری متمرکز را از وی سلب میکند . وقتی جناح بندی های درونی رژیم در همه ارگانها انعکاس مییابد و در سطح کارخانه هم بین مدیریت با شوراها و اسلامی و شوراها و اسلامی با انجمن های اسلامی اختلاف بروز میکند با وجود این ناموزونی برنامه بورژوازی مختل میگردد . قطب اختلاف میانه در این زمینه نیز تلاش میکند بیانگر منافع و بر آیند همه جناحهایی باشد که به ضرورت برنامه ریزی متمرکز برای تامین منافع طبقاتی خویش وقوف یافته اند . همچنین به جریان افتادن خط تولید ، نقش مدیران اقتصادی را هم بیش از پیش تقویت میکند . مدیران اقتصادی و کارگزاران سرمایه یکسوی دیگر تولید هستند . افراد تحصیل کرده و متخصص که آینده اقتصادی روشن برای ایران آرزو میکنند هم بدلیل موقعیت اجتماعی و هم بدلیل آشنایی شان با فرهنگ سرمایه داری نمی

توانند با ناهنجاریهای یک حکومت مذهبی کنار بیایند و نقش فعالی داشته باشند . همین امر است که تلاش برای حل تناقضات درونی و هماهنگی بین اهرمهای ایندولوژیک در سازمانهای اقتصادی با مدیران و کارگران را مبرم میکند .

بنا بر این در یک کلام رژیم اسلامی بر سر اجرای برنامه ۵ ساله بازسازی در چنوبه تضادهای درونی گرفتار است و جناحین حکومتی بر سر هر قانون و تبصره به زور آزمائی ادامه میدهد . همین قدر کافی است که کشمکش بر سر قانون کار در کنار همه قوانین و مصوبات این رژیم سرمایه داری جلوه ای از تناقضات درونی آن بر سر شیوه اداره تولید و ارزش اندوژی در سانه حکومت است . جناح مسلط میکوشد در جنگ و دعوی درونی بین مجلس شورای نگهبان مقاومت بورژوازی تجاری ، دلالان و واسطه گران را بر سر برنامه ۵ ساله و قوانین سیاسی - حقوقی اجرای آن بی اثر سازد ، به حذف رقبا در سیاست گذاری و پیاده سازی طرحها بپردازد ، به تشویق سرمایه داران بخش خصوصی صنعتی - تولیدی برای سرمایه گذاری ادامه دهد و با تنظیم رابطه دقیق بین کارگر و کارفرما به تعرض مجدد به حقوق کارگران دست زند تا هم امنیت سرمایه تضمین بیشتری بیاید و هم با بردگی کارگران از جیب آنان به تقایلی بازسازی ادامه دهند . مواد و بندهای قانون کارتک به تک مهم است ، چرا که بیاید سرمایه داران سرنوشت همه کارگران صنعتی خدمتانی و کشاورزی را رقم میزند . این قانون بالاخره بتصویب میرسد اما از قبل آن هیچ چیز نصیب کارگران نخواهد شد ! هر چه که رنگ و لعاب آن بیشتر باشد باز هم تنها یک کلام حرف حساب رو به کارگران خواهد داشت ، "بلم ، بلم و بلم" . بنا بر این مبارزه بر علیه قانون کار نرجاعی حوز مطالبات بر حق کارگری در چهار چوب یک قانون کار انقلابی امر دائمی جنبش کارگری خواهد بود . کارگران باید سرنوشتشان را خود رقم بزنند .

در تدارك انقلاب :

اطلاعیه کمیته مرکزی هسته اقلیت بمناسبت یازدهمین سالگرد قیام بهمن ماه

کارگران ، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی !

یازده سال از قیام بهمن ۵۷ گذشت . یازده سال درد و رنج ، سرکوب و خفقان ، فقر و بدبختی و آوارگی و بیخانمانی . چرا چنین شد ؟ قیام برای چه بود و چرا سرنوشت قیام پرشکوه و خونبار توده ها به اینجا انجامید ؟ اکنون وضعیت چگونه است و چه باید کرد ؟ جنبش انقلابی - توده ای سال ۵۷ که در اوج خود به قیامی سراسری انجامید بر بنیاد خواست آزادی ، کار ، مسکن ، بویاریی حکومتی انقلابی - دموکراتیک استوار بود . رژیم شاهنشاهی بعنوان مانعی در راه تحقق مطالبات انقلابی توده ها و نیز مطالبات جناحهایی از سرمایه داران آن آماج مشترکی بود که تمامی گروههای اجتماعی مخالف رژیم وقت را به صحنه مبارزه کشاند . در رفع این مانع ، یعنی سرنگون سازی رژیم شاهنشاهی ، جنبش توده ای پر قدرت و پیگیر بود . در عین حال ، در راه تحقق مطالبات انقلابی یعنی جهت اثباتی تحقق جنبش انقلابی ، موانع عدیده ای در بطن جنبش وجود داشت . عملکرد همین موانع بود که سبب شد قیام توده ها تنها در مورد یکی از جنبه های ویرانگری قیام یعنی سرنگونی رژیم شاهنشاهی - به پیروزی رسد . یکی از مهمترین عوامل سد راه پیروزی انقلاب فقدان تفکیک طبقاتی در جنبش توده ای بود . این جنبه تضعیف کننده جنبش انقلابی بدین علت ظهور یافت و عملکرد پیدا نمود که استقلال طبقاتی کارگران در جنبش توده ای عملی نشد . یعنی بعلت عدم سازمانیابی مستقل طبقه کارگر ، عدم صراحت و قاطعیت در درخواستها و مطالبات مشخص و نیز فقدان یک رهبری منسجم و قوی کمونیستی - کارگری و حتی در فقدان یک قطب قدرتمند از نیروهای انقلابی چنان شرایطی ایجاد شد که آن بخش از گروههای اجتماعی که بر سنت ها و ارگانهای سنتی حاضر و آماده متکی بودند ، یعنی بورژوازی و خرده بورژوازی سنتی ، بتوانند در رأس جنبشی که ماهیتاً انقلابی بود ، قرار بگیرند و آنرا به کجراه بکشانند .

تلاطمات شدید چند ساله بعد از قیام خود دال بر تفاوت ها و تضادهای شدید منافع طبقاتی گروههایی بود که ظاهراً مشترکاً در برابر استبداد سلطنتی صف آرایی کرده بودند . این تضاد منافع اما در دوران قیام ، در دوران تدارك انقلاب ، در پشت هدف مشترک براندازی رژیم وقت مستور و مبهم بود و بورژوازی سنتی از این ابهام حداکثر بهره برداری را نمود . در امتزاج با عواملی که بر شمرديم ، بورژوازی سنتی با تکیه بر مذهب و باورهای مذهبی مردم انقلاب را در پشت نقاب انقلاب اسلامی خفه نمود . بدون عملکرد عامل مذهب و نقش آن در جامعه بورژوازی سنتی نه می توانست به قدرت دست یابد و نه اینکه رژیم اش می توانست چنین بی مهابا مبارزه برای تحقق مطالبات انقلابی را در قالب " اسلام خواهی " از صراحت و برائی بیاندازد و سپس دستاوردهای قیام را باز پس بستاند ، سرکوب وحشیانه ای را سازمان دهد و جامعه ایران را به یکی از سیاه ترین دوران حیاتش هدایت کند .

بااین وجود آنچه که انجام گرفت ، در وجه عمده ، ثمره عملکردها و زمینه سازی ها در دوران تدارك انقلاب بود . در آن دوران ، در حالیکه اپوزیسیون بورژوازی از سازمانها و ارگانهای حاضر و آماده همانند مساجد برخوردار بود ، بر سنت مذهبی تکیه داشت و آلترناتیو حکومت خود - حکومت اسلامی - را تبلیغ و ترویج میکرد ؟ اپوزیسیون انقلابی که خواستار تغییرات اساسی در جامعه بود ، اما در فقدان سازمانهای کارگری ، در فقدان سیاستی پیگیر در جهت تشکیل یابی کارگران ، در فقدان فعالیتهای تبلیغی و

ترویجی مکنفی در میان توده ها و از این لحاظ مقابله جدی با خرافات و سنت های ارجحایی از جمله مذهب و نیز عدم تاکید سریع و قاطع بر آن نوع حکومتی که باید جانشین رژیم شاهنشاهی شود ، عملاً میدان را برای پیشروی اپوزیسیون بورژوازی خالی گذارد و عمده مبارزه خود را وقف سرنگون سازی رژیم شاهنشاهی نمود .

کارگران ، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی !

جامعه ما در حالی دوازدهمین سالروز قیام بهمن ماه را پشت سر گذاشت که تمامی مصائب و فلاکت های ناشی از حکومت سرمایه داری و مذهبی جمهوری اسلامی کماکان یابرجاست ؛ سرکوب و خفقان ادامه دارد . ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک فردی لگد مال می شود . گرانی بیداد می کند ، بیکاری ابعاد گسترده ای بخود گرفته است و اقتصاد جامعه درهم فروریخته است . با وجود این همه مصائب، جامعه در آستانه يك موقعیت امتلاهی فرار ندارد . اگر چه نارضایتی توده ای بالاست ، اما جنبش توده ای خاموش است . اعتراضات و اعتصابات کارگری ، بصورت گسترده و همه جانبه ای که دال بر حالت تعرضی باشد ، وجود ندارد . در عین حال رژیم جمهوری اسلامی نیز از ثبات پایدار برخوردار نیست که این خود عمدتاً بعلمت تضادهای درونی هیأت حاکمه است .

تحت این شرایط سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در اساس ادامه همان سیاستهای سال گذشته است . رژیم می کوشد که بر بحران حکومتی و لزوم گسیختگی درونی فائق شود ، " بازسازی " را در خدمت تثبیت خود بکار گیرد ، امنیت سرمایه را تأمین کند ، حمایت همه جانبه تر قدرتهای امپریالیستی را جلب نماید و در عین حال سیاست ارضاب و سرکوب را با توجه به دامنه نارضایتی توده ای همچنان ادامه دهد . در این راه عامل تضادهای درونی رژیم به گره گاه اصلی تبدیل شده است . با این وجود باید تصریح کنیم که وجود عامل تضادهای درونی و حتی تشدید احتمالی آن اولاً بخودی خود سرنگونی رژیم را در پی نخواهد داشت و ثانیاً بعنوان فرضی ضعیف تر ، در شرایط کنونی ، حتی اگر شدت یابی تضادها به دگرگونی هائی در ترکیب قدرت سیاسی منجر شود ، این تغییرات در محدوده نیروهای بورژوازی و عمدتاً نیروهای بورژوازی اولیه تشکیل دهنده جمهوری اسلامی باقی خواهد ماند .

از اینرو جامعه ما نه در آستانه انقلاب که در دوران تدارک انقلاب قرار دارد . بدون انجام وظایفی که مربوط به دوران تدارک انقلاب است هیچ انقلاب پیروزمندی در کار نخواهد بود . حتی اگر تحت يك شرایط خودویژه ، در يك حالت استثنائی ، تحولاتی سریع در بالا و پایین صورت بگیرد ، نتیجه چیزی جز دست بلست شدن قدرت سیاسی مابین نیروهای ضد انقلابی نخواهد بود . بدون آمادگی کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و زحمتکشان ، بدون سازمانیابی مستقل طبقه کارگر ، بدون ارتقا آگاهی توده ها و تجمعشان حول مطالبات صریح انقلابی ، بدون حضور فعال نیروهای سیاسی انقلابی و اساساً کمونیستها در صحنه مبارزه طبقاتی و ماحصل تمامی این عوامل بدون وجود آلترناتیو حکومت انقلابی که از حمایت توده ای برخوردار شود ، هیچ انقلاب پیروزمندی در کار نخواهد بود . وظایف دوران تدارک انقلاب یعنی ایجاد گری این مجموعه عوامل .

پس ، وظیفه مقدم این ایام کار جدی و بیکری ایجاد گری شرایط پیروزی انقلاب است . یعنی فعالیت در جهت تشکیل یابی طبقه کارگر ، تشکیل حزب کمونیست ، ترویج و تبلیغ ایده های سوسیالیستی و دموکراتیک ، جهت گیری در راه تأمین استقلال طبقاتی کارگران در جنبش توده ای و از هم اکنون تاکید بر تفکیک طبقاتی نیروهای جنبش و مرزبندی قاطع با نیروهای ضد انقلابی ، طرح مطالبات انقلابی توده ها حول شعار عمومی " کار - مسکن - آزادی - جمهوری شورائی " و استخراج شعارهای تبلیغی و روزمره از این شعار عمومی متناسب با مطالبات روزمره ، تقویت اتحاد عمل مابین نیروهای سیاسی انقلابی در جنبش کارگری و نیز در جنبش دموکراتیک - توده ای و بدین طریق ایجاد زمینه های لازم برای تشکیل يك قطب قدرتمند انقلابی .

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار يك حکومت انقلابی دموکراتیک که حافظ منافع توده های استثمار شده و تحت ستم باشد به پیشبرد وظایف دوران تدارک انقلاب منوط است . با فعالیتی مستمر و آگاهانه هیچ چیزی نمی تواند مانع پیروزی توده ها باشد .

مستحکم باد اتحاد عمل نیروهای انقلابی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری شورائی

کمیته مرکزی هسته/قلیبت

بهمن ماه یکهزار و سیصد و شصت و هشت

زنده باد سوسیالیسم

بینش خرده بورژوازی در برخورد به جنبش کارگری

معیار و محک تشخیص ماهیت طبقاتی هر سازمان سیاسی، در اساس برنامه آن است که خط روشی تاکتیکیا رسمی آن سازمان را منعکس می کند اما عرصه تحقق برنامه ویاورهای انمکاس یافته در آن، همانا عملکرد و سبک کاری است که ر عرصه مبارزه اجتماعی از خود بروز می دهد. در واقع چگونگی تبلیغ و ترویج و سازماندهی است که بینش ها و دیدگاههای هر سازمان را حتی اگر برنامه رسمی نداشته باشد در معرض قضاوت عموم قرار می دهد و بیانگر این است که آن جریان کدام طبقه و یا قشر اجتماعی نمایندگی می نماید و از منافع کدام طبقه دفاع می نماید و یبوستی در این عرصه است که اینندگان واقعی پرولتاریا از مدعیان دروغین آن تفک و متمایز می گردند.

هم اکنون در سطح جنبش انقلابی ایران، بسیاری از سازمانهای سیاسی مدعی مارکسیست لنینیست ویا مدعی اعتقاد به م - ل وجود رندکه خود را نماینده پرولتاریا تصور می کنند، ی شیوه ها و روشهای فعالیت آنان و بهارت بکر سبک کار و عملکردشان بازگو کننده ماهیت بقاتی این جریانت است که ادعای پرولتاری بودن آن را زیر سؤال قرار میدهد و ماهیت خرده رژیوشی آنان را برملا میسازد.

کافیست شیوه تبلیغ و ترویج این جریانات را ز جنبه چگونگی برخورد و تفسیرشان از جنبش رگری و از اخبار مربوط به اعتراضات و بزات کارگران را مورد توجه قبول دهیم زیرا که این عرصه به بهترین وجه میتوان بینش خرده رژیواتی حاکم بر نینان را بعینه باز شناخت. چرا بینش خرده بورژوازی در عرصه ارائه اخبار و ارشاد و تحلیل از آن دست به بزرگمائی زده و بک حرکت اعتراضی کوچک، بلکه اعتصاب بیم و شکوهمند تصویر می کند و طبیعی است هنگام ارزیابی و جمع بندی از وضعیت جنبش

کارگری، از آنجا که در جزء ذهنیات و قناملات خود را جایگزین عینیات ساخته، در کل و در تحلیل نهائی نیز نمی تواند به چیزی جز بک ذهنیگرائی بی محتوا و غیر واقعی دست یابد. این شیوه برخورد نه پدیده ای اتفاقی و یا ناشی از اشتباهات این یا آن عنصر تحلیلمگر، بلکه بک عملکرد بینشی است. حاصلین چنین دیدگاهی بر این باورند که تنها در شرایط وجود بک مبارزه اشکار و گسترده است که بک سازمان سیاسی میتوانند زمینه فعالیت بیابند و چنانچه مبارزه عریان موجود نباشد که بتوانند بر امواج آن تکیه زدنند، فعالیتهای خود را پایان یافته و در بن بست می انگارند. طبیعی است نیروهای معتقد به چنین بینشی، در شرایط افت جنبش، دچار پاس و سرخوردگی گشته و به انفعال روی میاورند. لذا بک سازمان خرده بورژوا بنا بر ترکیب نیروهایش و بینشی که بر آن حاکم است ناچار میباشد تا با بزرگمائی هر حرکت اعتراضی و مبارزاتی، گسترش و تداوم مبارزه انقلابی را نیند دهد ویا بزرگمائی و اغراق گوئی و تحلیلهای مشعشمانه مبنی بر قریب الوقوع بودن انقلاب، نیروهایش را به ادامه مبارزه دغوش نماید. حال آنکه بینش پرولتاری تداوم مبارزه را منوط به وجود مبارزه اشکار و گسترده نمی سازد.

بینش پرولتاری تحت هر شرایطی، وظیفه همیشگی و بی وقفه و مستمر خود را آگاهی و سازمانیابی پرولتاریا برای تحقق انقلاب اجتماعی و استغلو سوسیالیسم و کمونیزم میداند و بر این باور است که ماهیت نظام سرمایه داری، تضاد کار و سرمایه را در بطن خود می پرورد و رشد مدام این تضاد در روند عمومی خود عنبرغم اقت و خیزهای موقتی، ذاتی نظام مبتنی بر کار مزدوری و استثمار است. و طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا که در درون چنین سیستمی پرورش می یابد، حاصل پتانسیل بالقوه برای نابودی آنست و تنها باید این پتانسیل بالقوه را بالفعل نمود و عنصر آگاهی را بیدرون این طبقه برود و پرولتاریا را متشکل و سازمان داد و نین وظیفه نیست که تحت هر شرایطی می باید صورت پندرد چه مبارزه

اشکار و علنی موجود باشد و چه نباشد. طبیعی است که درحوضیت مشخص اجتماعی میشوند تاکتیکیا و روشهای متفاوتی بکار گرفته شود اما این امر تألیری بر وظایف اساسی بر جای نمی گذارد و هدف اصلی را تحت الشعاع قرار نمی دهد بلکه تغییر تاکتیکی در جهت دستیابی به استراتژی و هدف اصلی است. واضح است که در شرایط وجود مبارزه اشکار توده ای، امر سازمانیابی تسهیل می گردد اما در شرایط نبود مبارزه عریان و گسترده، وظیفه آگاهی و سازمانیابی پرولتاریا تعطیل نشده و تداوم می یابد. بینش پرولتاری از آنجا که به تضاد ذاتی نظام سرمایه داری و عینیت مبارزه طبقاتی معتقد است و بدان باور دارد، لذا تحت تأثیر افت و خیزهای جنبش کارگری و یا توده ای به تناقضات ذهنی دچار نمی شود که از کاهش تعداد این مبارزات، شکست انقلاب و از وجود چند اعتصاب به انقلاب قریب الوقوع و یا لرزها، کیفی جنبش برسند. نه چند اعتصاب و اعتراض کارگری لورا به وجد میاورد و نه افت اعتصابات لورا از مبارزه انقلابی مایوس میسازد بلکه روند عمومی مبارزه طبقاتی را مد نظر قرار میدهد و عوامل باز دارنده را از آنرو مورد توجه قرار می دهد تا با شناخت این عوامل، راه را برای تداوم مبارزه پرولتاری هموز می سازد. لذا برای بک جریان خرده بورژوا، نبرد مبارزه اشکار و گسترده به مفهوم تعطیل مبارزه است. لذا از هر گاه کوه می سازد، از هر حرکت اعتراضی، بک اعتصاب شکوهمند تولید می کند و در نهایت با جمعبندی از ذهنیات خود به تحلیلی غیر واقعی دست می یابد. نمونه بارز چنین سبک کاری را میتوان در تحلیل راه کارگر از جنبش کارگری ایران در سال ۶۷ که در نشریه شماره ۶۲ مورخ اردیبهشت ماه ۶۸ این سازمان درج شده است مشاهده کرد.

راه کارگر در این جمعبندی، به شیوه ای اغراق آمیز به جنبه های مختلف مبارزه طبقه کارگر در سال ۶۷ می پردازد. از جمله در رابطه با مسئله جنگ، تحلیلی از نقش طبقه کارگر در "وادلو ساختن رژیم به پندرش صلح" ارائه می

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

دهد که انعکاس سبک کارخنده بورژوازی در تحلیل از مبارزه طبقاتی است. راه کارگر می‌نویسد: "کارگران، در رأس جنبش صلح خواهی توده های مستبدیده و محروم قرار داشتند، جنبشی که زیر پای رژیم جنگ طلب ولایت فقیه را در ادامه جنگ خالی کرد و اراده جنگی آنرا در هم شکست."

اینکه طبقه کارگر ایران، بیش از دیگر اقشار و طبقات، به ماهیت جنگ نرنجمایی دست یافت و به اشکال مختلف به مقابله با سیاستهای جنگ طلبانه رژیم پرداخت، واقعیتی است قابل قبول اما آیا براساسی "اراده جنگی رژیم" بدلیل مبارزات توده های مردم و در رأس آن کارگران علیه جنگ در هم شکست؟ آیا مقاومتی کارگران در مقابل اعزام اجباری و ... تا چه حد با موفقیت توأم بود؟ و آیا تلاش رژیم برای کشاندن کارگران به جبهه ها بدلیل کمبود نیروی جنگنده بود یا دلایل سیاسی داشت؟

ما بدون آنکه نقش کارگران را در مقابله با جنگ اترجاعی ناهیده بگیریم، اما بر این اعتقادیم که باید نقش این مقاومتها و مبارزات کارگران علیه جنگ را بهمان صورتی که در واقعیت وجود داشته به تحلیل کشیده نه بیشتر و نه کمتر. چرا که اگر تنها عامل و یا عامل اساسی در هم شکست اراده جنگی رژیم را مبارزات کارگران در نظر بگیریم با سطحی عالی از مبارزات کارگری و امکانات سازماندهی مواجه ایم که در غیر اینصورت چنین خواهد بود. وقوع اراده جنگی رژیم بهمت یک سلسله عوامل متعددی در هم شکسته شد که یکی از عوامل - هر چند مهم، اما نه تنها عامل و نه عامل اساسی - نقش طبقه کارگر در مبارزه علیه جنگ بود. اما راه کارگر تنها در مسئله جنگ و نقش کارگران در صلح اترجاعی نیست که به اغراق گوئی و مبالغه متوسل شده است بلکه در اتقا که به تحلیل از مبارزات کارگران در زمینه مطالبات اقتصادی و سیاسی پرداخته، بدون آنکه کیفیت و مضمون این درخواستها را مورد لرنیایی قریب دهد و بدون ارزیابی از این امر که تا چه حد مطالبات فوق در

چهار چوب قوانین مورد تأیید رژیم جمهوری اسلامی قیام داشته، به نتایج دغوانه خوه مبنی بر "ارتقاء کیفیت مبارزات کارگری"، روند گسترش پاینده مبارزه سیاسی، "رشد موفقیتهای طبقه کارگر در سال ۶۷"، آمادگی جنبش کارگری برای مبارزه متحد و سراسری، و بالاخره "رشد آگاهی و تشکل در میان کارگران" دست می‌یابد. فی المثل یکی از محورهای عمده مبارزاتی کارگران در سال ۶۷ در زمینه مطالبات اقتصادی، خواست اجرای طرح طبقه بندی مشاغل بوده است. این خواست کارگران که در بسیاری از مراکز تولید، از مدتها پیش تحقق یافته، ضمن آنکه توده وسیع کارگران را به صحنه میکشاند، در عین حال طرح آن هیچگونه خطری برای کارگران ندارد چرا که بصورت قانون لازم الاجرا در آمده است لذا کیفیت مطالبات در تحلیل "ارتقاء کیفیت مبارزات کارگری" باید مد نظر قرار میگرفت. حال آنکه کیفیت درخواستها و میزان نشان میدهد که جنبش کارگری همچنان در وضعیت تدافعی قیام داشته و اعتراضات و مبارزات کارگران عمدتاً برای دستیابی به آن حداقل هائی بوده که تحقق نیافته است. و یا در مقابله دیگر در همین رابطه اعتصاب کارگران نفت آبادان برای مطالبه حقوق معوقه خود و یا اعتراض کارگران صنعت نفت به کم بودن عیدی و عدم تحویل بن های مربوطه و یا اعتصاب کارگران پارس متال به بن کارگری و بسیاری موارد مشابه بیانگر کیفیت نازل مطالبات میباشد. اگر راه کارگر اصل جدول مربوطه در درخواستها و اشکال مبارزاتی کارگران و نتایج این مبارزات را با ذکر نام کارخانه های مربوطه عیناً بچاپ میرساند، امکان استناد مشخص به موارد بزرگمائی این جمعیت بیمنه فراهم بود و حتی بسیاری از موارد که اعتراض کوچک بعنوان اعتصاب مورد استناد واقع شده از جنول راه کارگر حذف میشود. ما با جمعیت از مجموع همان گزارشاتی که در سطح جنبش در سال ۶۷ انتشار یافته و مورد استناد راه کارگر هم قرار گرفته به نتایجی خلاف جمعیت راه کارگر دست یافتیم (مندرج در

نشریه سوسیالیسم شماره ۱۳). البته چرا از وقایع مشخص و حرکت های اعتراضی پکسان تحلیل های متفاوت و نتیجتاً جمعیتندی متفاوتی ارائه می‌شود که قاعدتاً باید مبنای تائیدها در هر برعه مشخص باشد، اساساً ناشی از نگرش های متفاوت در مسائل اجتماعی و لذا شیوه برخورد به جنبش کارگری است. اما نگرش های متفاوت نمیتواند به نتایج متفاوت در عرصه مبارزه طبقاتی منجر نشود.

از میان نامه ها

دوره ۲ صفحه ۲۵

بینم امیدولومی شوم که بالاخره نطفه ها در حال بسته شدن هستند. رفقاً من یازده شماره از سوسیالیسم را مطالعه کردم البته چند شماره از جریانهای دیگر را هم. منتها احساس می‌کنم تلاش شما صادقانه در خدمت پرولتاریا است. سعی در صادقانه بودن را حس می‌کنم، سعی در بلست آوردن خط و حرکت صحیح را حس می‌کنم البته امیدولوم که اشتباه نکرده باشم. به هر حال این برداشت را من از مطالعه نشریات شما داشته ام که خود بسیار برایم امیدوار کننده بوده مثلاً در رابطه با مساله وحدت احساس می‌کردم برخورد کمیته اجرائی از نظر اصولی تا حدودی درست است منتها شما به علت اینکه نمی‌خواهید انشعابات قبلی پیش آید تمام تلاششان را می‌کنید که تضمینی در این وحدت باشد و نمونه اینگونه ای را در گزارشهایی از نخستین احساس کرده ام که تمام اینها واقعا برایم مایه آرامش بوده است.....

۲-۵

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر